

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هفته‌نامه مطالعات راهبردی سیل



مؤسسه مطالعات راهبردی اندیشه‌سازان نور

تنظیم و صفحه‌آرا: مرضیه روشن‌روان

شماره نشریه: 157

تاریخ انتشار: 9 شهریور 1400

تعداد صفحات: 43 صفحه



واکاوی ابعاد و زوایای اجلاس کشورهای همسایه عراق در بغداد



رویداد

اواخر ماه آگوست ۲۰۲۱ (۶ شهریور ۱۴۰۰)، عراق میزبان «اجلاس کشورهای همسایه» خواهد بود، اما گویا کشورهای دیگری نیز، غیر از همسایگان عراق، در این نشست حضور پیدا خواهند کرد.

در روزهای گذشته، نخست‌وزیر عراق، وزیر برنامه‌ریزی را به کویت، وزیر امور خارجه را به ترکیه، عربستان و ایران، وزیر دارایی را به اردن و وزیر دفاع را به مصر فرستاد تا دعوت‌نامه‌های رسمی را به سران این کشورها ابلاغ کنند. یک مقام بلندپایه در وزارت امور خارجه عراق تأکید کرد که عربستان، ایران و ترکیه از مشارکت در این نشست استقبال کرده‌اند و افزود که عربستان منتظر اطلاع از سطح مشارکت ایران و ترکیه در این نشست است تا درباره مشارکت شخص ولیعهد، محمد بن سلمان، تصمیم بگیرد.

به گفته این مقام کشورهای دیگر نیز ضمن استقبال از اصل ایده، قرار است برای سطح مشارکت تصمیم بگیرند. این مقام تأکید کرده که فرانسه نیز وارد میدان شده و در تماس با سران برخی کشورها آنها را به مشارکت در آن تشویق کرده است؛ به گونه‌ای که احتمال می‌رود امانوئل ماکرون نیز در آن شرکت کند.

«حسن ناظم» وزیر فرهنگ، گردشگری و میراث فرهنگی عراق، در گفتگو با خبرگزاری رسمی این کشور تأکید کرد که در نشست بغداد، کشورهای مهم و اساسی از منطقه و خارج منطقه حضور خواهند داشت. او با تأکید بر اینکه اولین محور این نشست محور دیپلماتیک است، مهم‌ترین هدف از این نشست را تحقق ثبات در عراق با تفاهم کشورهای منطقه دانست و گفت که وقتی کشورهای منطقه در پی کاهش اختلافات میان یکدیگر برآیند، این وضعیت در عراق نیز بازتاب خواهد یافت. ناظم تأکید کرد که محور دوم این نشست، اقتصاد است؛ زیرا عراق روابط گسترده‌ای در بخش‌های گوناگون با کشورهای منطقه دارد و افزود که این نشست با تصمیمات مهمی در عرصه اقتصادی و مبارزه با تغییرات زیست‌محیطی همراه خواهد بود.

همزمان با نزدیک شدن به روز برگزاری نشست منطقه‌ای بغداد، نیروهای امنیتی عراق اقدامات فشرده‌ای را در جهت تأمین امنیت این کنفرانس اتخاذ کردند. آماده‌باش نیروهای امنیتی، عملیات



بازرسی، گشت‌های نظامی سرزده، مذاکره با گروه‌های مقاومت برای عدم حمله به منافع آمریکا، از جمله تدابیر امنیتی دولت عراق است. یک مقام امنیتی در مصاحبه با العربی الجدید گفت که مصطفی کاظمی، نخست‌وزیر عراق، دستور تمرکز بر مناطق نزدیک به فرودگاه بغداد و مسیرهای منتهی به منطقه الخضراء را داده است.

تحلیل رویداد

عراق علاوه بر اینکه می‌کوشد تا از رهگذر برگزاری این نشست ثبات امنیتی به ارمغان آورد، به موضوعات سرمایه‌گذاری نیز چشم دوخته است. از سوی دیگر این کشور، از این نشست به‌عنوان یک دستاورد استفاده می‌کند تا بتواند جایگاه و نقش منطقه‌ای خود را ارتقا دهد. همچنین با توجه به نشست سه جانبه‌ای که با حضور عراق، مصر و اردن برگزار شد، مصطفی کاظمی به دنبال این است که جایگاه سنتی عراق را در معادلات جهان عرب و در ارتباط با قبایل عرب ارتقا دهد.

برخی بر این باورند که کاظمی با این نشست‌ها درصدد ارتقای جایگاه و موقعیت منطقه‌ای عراق، حل پرونده‌هایی که با دیگر کشورها دارد و بهره‌گیری از آن برای کسب امتیازات اقتصادی است. در واقع، موافقان بر این باور هستند این نشست‌ها، پیوند عراق با کشورهای منطقه را تقویت و از چالش‌های آن می‌کاهد.

کاظمی قطعاً اهداف داخلی عراق از اجلاس بغداد را در نظر دارد، به‌ویژه آن‌که کمتر از دو ماه تا برگزاری انتخابات زودهنگام زمان باقی‌ست که در آن نخست‌وزیر بدون مشارکت خود حساب باز کرده که ائتلافی از بازیگران خارجی تشکیل شود که از ادامه نخست‌وزیری وی برای دومین دوره حمایت می‌کند؛ همان‌گونه که در عرصه بازیگران داخلی نیز به اقداماتی مبادرت ورزیده است.

دو نگاه متفاوت به این نشست

در حالی که برخی نگاه بدبینانه به این نشست دارند و بر این باورند که نشست تشریفاتی است و در سطح سران نخواهد بود و وزیران خارجه برخی کشورهای منطقه در آن مشارکت خواهند کرد، اما برخی دیگر نگاه متفاوتی است و بر این باورند که نشست در سطح عالی برگزار خواهد شد و سران کشورهای منطقه در بغداد حضور خواهند یافت، به‌ویژه که ماکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، نیز وارد میدان شده است و این موضوع، به عراق یاری می‌رساند که نشستی در سطح مهم برگزار شود.

غیاب سوریه در اجلاس بغداد

با اینکه دعوت‌نامه‌ها برای کشورهای همسایه عراق، از جمله عربستان، ایران، ترکیه و اردن ارسال





شده، اما هنوز دعوتی از دمشق برای شرکت در این نشست به عمل نیامده است^۱ و این در حالی است که عراق و سوریه پیوندهای عمیقی با یکدیگر دارند. عراق که هدفش از این نشست، دستاوردهای مثبت برای بغداد است، بدون حضور و مشارکت سوریه نخواهد توانست به اهداف مورد نظر خود دست یابد.^۲

سوریه و عراق پیوند جغرافیایی با هم دارند و علاوه بر آن، زبان مشترک و اشتراکات بسیار دیگری دارند. بسیاری از حوادث امنیتی عراق متأثر از سوریه است و از آن گذشته، قرار است که در این نشست راجع به مشکلاتی که منطقه با آن دست و پنجه نرم می‌کند، گفتگو و رایزنی شود و چطور ممکن است که کشوری مهم مانند سوریه در این نشست مشارکت نداشته باشد؟

یک منبع عراقی اعلام کرد: امانوئل ماکرون مانع دعوت از بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه، برای حضور در اجلاس بغداد شد. براساس این گزارش، روسیا الیوم به نقل از منبع مذکور نوشت: «اجلاس بغداد، ایده مشترک عراق و فرانسه است. یکی از شروط ماکرون برای موفقیت این اجلاس، عدم دعوت بشار اسد به اجلاس بود؛ چراکه او با حضور در کنار اسد مخالف است.»^۳

۱. چندی پیش شبکه المیادین گزارش داد که «فالح فیاض»، رئیس سازمان حشد شعبی در سفری به دمشق با بشار اسد دیدار و از وی برای شرکت در اجلاس بغداد، دعوت به عمل آورد. پس از انتشار این خبر، وزارت خارجه عراق بیانه‌ای صادر و با اشاره به اینکه دعوت‌نامه‌های رسمی باید توسط دولت و به نام «مصطفی کاظمی»، نخست‌وزیر عراق، صادر شود، هر گونه ارتباط دولت با دعوت از بشار اسد را رد کرد.

۲. مختار موسوی، عضو کمیسیون روابط خارجی پارلمان عراق، در همین رابطه تصریح کرد که تصمیم به عدم دعوت از سوریه به اجلاس سران در بغداد، تصمیمی خارجی است و هدف از آن راضی کردن کشورهایی است که در این اجلاس شرکت می‌کنند، ولی روابط خوبی با سوریه ندارند. احتمالاً ایالات متحده آمریکا در عدم حضور سوریه در این نشست نقش داشته است. این نماینده پارلمان با اشاره به عملکرد اخیر آمریکا در خصوص مسائل افغانستان خاطر نشان کرد: «ایالات متحده آمریکا قابل اعتماد نیست و دولت عراق نباید آنچه را آمریکایی‌ها می‌خواهند گوش دهد و اجرا کند.»

۳. رسانه عرب زبان رأی الیوم در مطلبی درباره نشست کشورهای همسایه عراق در بغداد که قرار است در اواخر ماه جاری میلادی برگزار شود، آورده است که آیا انصراف کاظمی از دعوت اسد برای حضور در نشست کشورهای همسایه عراق با فشار آمریکا انجام شده است؟ این دشمنی با سوریه به چه دلیل است؟ آیا فرانسه همسایه بغداد است که ماکرون رهبری این نشست را برعهده داشته باشد؟ آیا الکاظمی از تحولات افغانستان درس عبرت نمی‌گیرد؟

این رسانه می‌نویسد: «مصطفی کاظمی دو بار ما را شگفت زده کرد؛ نخست دعوت از بشار اسد رئیس‌جمهوری سوریه برای حضور در نشست کشورهای همسایه عراق که قرار است در اواخر ماه جاری میلادی برگزار شود، و دوم هنگامی که خیلی شتاب‌زده و به شکل غیردیپلماتیک این دعوت را تکذیب کرد و شرایطی ایجاد کرد که به بحران داخلی در کشوری که با بحران‌های زیادی دست و پنجه نرم می‌کند، منجر خواهد شد.»

این رسانه گزارش داد: «اعتراف می‌کنیم که این تکذیب و در قالب بیانه رسمی، ما را شوکه کرد و این دومین باری است که کاظمی سوریه را به شکل تحریک‌آمیز نادیده می‌گیرد. اولین بار زمانی بود که در منظومه همکاری منطقه‌ای شامل اردن و مصر و عراق موسوم به شام جدید، شام تاریخی یعنی سوریه را نادیده گرفت و آن را مشارکت نداد.» رأی الیوم نوشته است که کاظمی مواضع تحریک‌آمیز خود را هنگامی که از بشار اسد برای شرکت در نشست امنیتی با نام کشورهای همسایه عراق، دعوت نکرد، ادامه داده است. بسیاری از کشورها مانند مصر و امارات و قطر و فرانسه که همسایه عراق نیستند، دعوت شده‌اند و سوریه که بیش از هشت هزار سال همسایه عراق است، دعوت نشده است.





منبع مذکور همچنین گفت که دولت عراق نیز به دلیل آن که سران دیگر کشورها نیز در مضيقه قرار نگيرند، با نظر ماکرون موافقت کرد. البته «عصام التکروری»، استاد حقوق در دانشگاه دمشق، نظر دیگری دارد و می گوید: «عدم دعوت از دمشق، مسئله ای است که به نظر می رسد به دلیل وتوی آمریکا باشد؛ زیرا اغلب کشورهای دعوت شده به این اجلاس با وجود آن که آمادگی عادی سازی رابطه با دمشق در خارج از چتر آمریکا را ندارند، با حضور سوریه مخالفتی از خود نشان نداده اند. این امر خود، اعترافی ضمنی به نقش محوری است که ممکن است دمشق در حل مشکلات منطقه که برخی از کشورهای منطقه در تثبیت آن نقش دارند، ایفا کند.»

با این اوصاف، عدم دعوت از دمشق در واقع نادیده گرفتن واقعیت جغرافیایی سوریه است که مهم ترین کشور همسایه عراق به شمار می رود و دارای پرونده های موجودیتی مهم و مشترکی با بغداد است، که مهم ترین این پرونده ها، حضور اشغالگران آمریکایی و گروه تروریستی داعش در هر دو کشور است. اگر شرکت کنندگان در این کنفرانس می خواستند به سرعت به نتیجه مهمی دست یابند، ضروری بود که از دمشق به دلیل موقعیت جغرافیایی و نیز تهدیدهای وجودی مشترک بین دو کشور عراق و سوریه قبل از سایرین دعوت به عمل آید.

نتیجه گیری

بغداد از برگزاری این نشست به دنبال نزدیک کردن دیدگاه های کشورهای همسایه و منطقه است. این نشست اگر آن گونه که مقامات عراقی انتظار دارند، پیش برود، یعنی سطح مشارکت در سطح بالای خود باشد، می تواند ارمغان بسیاری برای کشورهای منطقه و خود عراق به دنبال داشته باشد. عراق همچنان مسائل بلا تکلیفی با کشورهای همسایه خود دارد که بسیاری از آنها به دوره رژیم منحل بعث مربوط می شود. از جمله این پرونده ها، مسائل آبی با ترکیه و ایران، فعالیت های پ.ک.ک، تردد تروریست ها در مرزهای عراق و سوریه، بدهی های عراق به کویت و توافقات تجاری و نفتی با اردن است.

به هر حال باید منتظر ماند که سطح مشارکت در این نشست به چه نحوی است و از سویی ثمرات سیاسی و اقتصادی و امنیتی این نشست برای عراق و کشورهای منطقه چه خواهد بود و آیا تصمیمات آن تاثیرگذار خواهد بود یا خیر؟

عراق از یک سو به دنبال این است که عرصه ای برای چالش های منطقه نباشد و از سوی دیگر، بتواند نقش سابق خود را در منطقه و جهان عرب احیا کند، اما اینکه تا چه اندازه بتواند اهدافش را محقق کند، در هاله ای از ابهام است؛ زیرا روند تحولات منطقه از پیچیدگی خاصی برخوردار است.

هر چند اجلاس کشورهای همسایه عراق می تواند به تلاشی برای آب کردن یخ روابط در منطقه





تبدیل شود، اما دخالت بیگانگان در منطقه را باید مانع اصلی این مهم ارزیابی کرد. به هر حال گفتگو میان کشورهای منطقه برای حل مشکلات بسیار ضروری است و باید بتواند مانع از دخالت‌های بیگانگانی شود که همواره نفع خود را در کشمکش و هرج و مرج و درگیری میان کشورهای منطقه می‌بینند. ریشه مشکلات منطقه در حضور بیگانگان است، به‌ویژه که آنها همواره سعی دارند و انمود کنند که کشورهای منطقه از بلوغ و قدرت کافی برای دفاع از منافع و منطقه خودشان برخوردار نیستند. به هر حال، از ثروت‌های منطقه باید برای شکوفایی آن به نفع مردم منطقه بهره‌برداری شود، نه اینکه ثروت‌های منطقه از سوی بیگانگان به یغما برود. گفتگو همواره حلال مشکلات منطقه ورشد و رونق آن است.



طرح صلح انصارالله یمن در خصوص استان مأرب



رویداد

انصارالله یمن به تازگی طرحی ۴ ماده‌ای را برای جلوگیری از درگیری و رسیدن به راه حل سیاسی در مورد کنترل استان مأرب به عدن و ریاض پیشنهاد کرده است. در این طرح، ابتدا تشکیل یک سازکار مدیریتی مشترک از ساکنان استان مأرب جهت حفظ امنیت و ثبات و اخراج تمامی عناصر القاعده و داعش پیشنهاد شده است. در بند دوم این پیشنهاد، تضمین آزادی عبور و مرور، آزادی تمامی ریزه‌شندگان، دادن خسارت به متضررین، بازگشت پناهندگان و عدم حمله به غیر نظامیان مورد تأکید قرار گرفته است. دولت صنعا همچنین در پیشنهاد سوم خود خواستار اختصاص درآمد کشتی‌های نفتی در الحدیده برای پرداخت حقوق‌ها شده است.

چهارمین بند پیشنهاد صنعا نیز به موضوع منابع نفت و گازی استان مأرب اختصاص دارد. هیئت مذاکره‌کننده دولت صنعا در این بند، خواستار ازسرگیری ایستگاه‌های پمپاژ گاز خود، رعایت سهم استان‌های دیگر از نفت و گاز و تشکیل کمیته مشترکی برای تعمیر خط لوله صافر - رأس عیسی شده است.

تحلیل رویداد

«محمد عبدالسلام»، رئیس هیئت مذاکره‌کننده دولت نجات ملی یمن و سخنگوی جنبش انصارالله، به تازگی اعلام کرد که در راستای سفر یک هیئت از عمان به صنعا، دولت نجات ملی یمن به درخواست «عبدالملک بدرالدین الحوثی»، رهبر انصارالله، ابتکار عملی را در خصوص استان مأرب ارائه کرده است که پرونده انسانی در این استان در اولویت آن قرار دارد. عبدالسلام خاطرنشان کرد که عبدالملک الحوثی ابتکار عمل عادلانه و منصفی را از طریق هیأت عمانی ارائه کرده تا همزمان با پرونده انسانی اجرا شود و این ابتکار عمل در وهله اول، منافع ساکنان مأرب را حفظ می‌کند.

«عبدالسلام هشول»، نایب رئیس پارلمان یمن، در گفت‌وگو با المسیره، ابتکار عمل در خصوص مأرب را رویکردی واقعی و عملی در جهت حل بحران یمن و صلح فراگیر در این کشور دانست. وی تأکید کرد که این ابتکار عمل با نگاهی منطقی و منصفانه، جهت‌گیری‌های نادرست آمریکا و عربستان سعودی درباره صلح در یمن را آشکار کرد.



هشول گفت: «این ابتکار عمل حقوق و عزت را برای همه حفظ می‌کند و به همه مردم کشور یمن و در رأس آن، فرزندان مأرب، درباره استفاده از ثروت استان خود اطمینان خاطر می‌دهد.» وی همچنین خاطرنشان کرد: «ما از طرف مقابل می‌خواهیم که ابتکار عمل را در خصوص مأرب به دست گرفته و امنیت و منافع همه مردم یمن را در نظر بگیرد.» نایب رئیس پارلمان یمن تصریح کرد: «بی‌تردید این ابتکار، سیاست قدرت‌های متجاوز برای تداوم تجاوز خود به یمن در ازای توقف پیشروی‌های ارتش و کمیته‌های یمن در این و آن جبهه را بر ملا می‌کند.»

«جلال الرویشان»، نایب رئیس هیئت مذاکره‌کننده دولت نجات ملی یمن، نیز ابتکار ملی در خصوص مأرب را کلید حل و صلح در یمن خواند و گفت: «این ابتکار، جامعه بین‌المللی را در معرض یک امتحان واقعی قرار داد و ثابت کرد که هیچ قصد جدی برای دستیابی به صلح در یمن وجود ندارد.» وی افزود: «حامی آمریکایی و حامی بین‌المللی تجاوز علیه یمن، هیچ راه‌حلی را نمی‌خواهد، از این رو، انتظار داریم همچنان این ابتکار نادیده گرفته شود.»

این مقام یمنی از طرف مقابل در مأرب خواست که با استفاده از فرصت مطرح‌شدن این ابتکار، آن را به گام‌های عملی برای خدمات‌رسانی به مردم و ایجاد ثبات در این استان مبدل کند. وی در ادامه افزود: «پیش از این، موضوع از سرگیری کار ایستگاه گاز مأرب و تأمین برق مطرح شده بود، اما تصمیم‌های بین‌المللی مانع از اجرای آن شد. حال امیدواریم که طرف مقابل به راه راست هدایت شده و با در دست گرفتن این ابتکار، منافع کشور را در اولویت قرار دهد.»

«محمد طاهر انعم»، عضو کمیته عالی حزب سلفی الرشاد یمن، نیز در گفت‌وگو با المسیره ابتکار مأرب را منصفانه و به نفع شهروندان خواند و گفت: «متأسفانه طرف مقابل با خیره‌سری به منافع یمنی‌ها اهمیتی نمی‌دهد.» وی تأکید کرد: «ابتکار مأرب به دنیا نشان داد که گروه‌ها و احزاب ملی یمن خواهان راه‌حل منصفانه و عادلانه برای همه یمنی‌ها هستند، اما رژیم آل‌سعود خواهان صلح میان یمنی‌ها نیست.» انعم افزود: «بر اساس ابتکار مأرب، تضمین می‌شود که هیچ ظلم یا سرقتی از ثروت‌های یمن، مانند آنچه که اکنون در مأرب و دیگر مناطق اشغالی این کشور می‌دهد، صورت نگیرد.»

از طرف دیگر، چهره‌های قبیله‌ای در استان مأرب نیز ابتکار رهبر انقلاب یمن را راه‌حل درست برای ایجاد صلح واقعی خواندند. «عبدالله مجاهد نمران»، از بزرگان قبیله مراد مأرب، شیخ «حمدان الشریف»، از بزرگان قبیله مجزر، شیخ «ناجی المصری الجهمی»، از شیوخ قبیله جهمو و شیخ «محسن ذیاب»، از قبیله القرامیش در گفت‌وگو با المسیره ضمن استقبال از ابتکار مأرب، تأکید کردند: «مأرب سرزمین ماست و ما حق داریم آن را از عناصر تکفیری و تروریستی، متجاوزان و اشغالگران آزاد کنیم.» آنها تأکید کردند که اگر ائتلاف سعودی این ابتکار را نپذیرد،





یعنی خیر و صلاح فرزندان مأرب و ملت یمن را نمی خواهد.

این طرح همان گونه که اشاره شد، شامل تشکیل نیروهای مدیریتی و امنیتی مشترک از اهالی استان مأرب تحت فرماندهی مشترک، اخراج گروه های تروریستی داعش و القاعده از این استان، بازگشایی و راه اندازی مراکز سوخت رسانی از جمله ایستگاه های گاز مأرب، اختصاص درآمد کشتی های نفتی در الحدیده برای پرداخت حقوق ها در مأرب، تشکیل کمیته مشترک برای تعمیر خط لوله صافر (مأرب) به رأس عیسی (الحدیده) بوده که به رغم استقبال نمایندگان عمان، مورد موافقت عربستان قرار نگرفته است. در ارتباط با این موضوع چند نکته قابل ذکر است.

این پیشنهادات که در مصاحبه اخیر عبدالسلام تشریح شده، موضوع جدیدی نیست و مربوط به گذشته است و انصارالله به دلایل دیگری در شرایط فعلی آن را رسانه ای نموده است. نکته دیگر این که، سعودی دو ماه پیش نیز این پیشنهادات را نپذیرفته و در حال حاضر نیز شواهدی مبنی بر ایجاد تغییر در تصمیم عربستان دیده نمی شود.

نکته بعدی این که، با اعلام ورود نیروهای انگلیسی در دروازه های شرقی یمن و خبر استقرار نیروهای آمریکایی در جنوب این کشور، اخباری غیر رسمی شنیده می شود مبنی بر این که ظاهراً مثلث آمریکا، انگلیس و امارات بنا دارند که با ارائه یک طرح سیاسی، منصورهادی را کنار گذاشته و یک شورای ریاست جمهوری را جایگزین او نمایند. بر این اساس، به نظر می رسد که انصارالله از طریق این اقدام رسانه ای سعی داشته تا ابتکار عمل مذاکرات را به دست گیرد و خود را طرفی آماده برای مذاکره معرفی نماید. نکته این که پیش شرط انصارالله برای هر طرح سیاسی، کنار گذاشته شدن منصورهادی است.

نتیجه گیری

در مجموع می توان گفت به رغم همه این مسائل آنچه روشن است، با وجود لجاجت سعودی و دست خالی آن در میدان و عدم پذیرش ابتکار متوازن، منطقی و معقولی که توسط عبدالسلام رسانه ای شد، چشم انداز کوتاه مدت و احتمالاً میان مدت برای مأرب، استمرار نزاع و درگیری خواهد بود.



بررسی کارنامه حقوق بشری ناتو در افغانستان



رویداد

با خروج آخرین سربازان ناتو از افغانستان در ابتدای سپتامبر ۲۰۲۱ فصلی از تاریخ افغانستان به پایان خواهد رسید؛ اما باید به دقت بررسی کرد که این قوای اشغالگر در طول این بیست سال چه کارنامه‌ای از خود به جای گذاشته‌اند؛ به خصوص که در فرآیند تخلیه سفارت آمریکا در کابل، مقامات سفارت از کارکنان خواسته‌اند اسناد محرمانه و آنچه را که ممکن است به عنوان تبلیغات منفی علیه آنها استفاده شود، در زیاله‌سوزها، مواد تجزیه‌کننده و سطل‌های مخصوص سوزاندن داخل محوطه سفارت نابود کنند (تقریباً شبیه وضعیت سفارت آمریکا در تهران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸).

گفتنی است نیروهای آمریکایی در این بیست سال با برخورداری از قانون کاپیتولاسیون هرگز در افغانستان به علت ارتکاب جرم و جنایت محاکمه نشده‌اند. همچنین در مجامع بین‌المللی امکان مجازات مرتکبین این جنایات فراهم نشده است و دولت آمریکا بارها دادگاه بین‌المللی لاهه را برای بررسی جنایات جنگی نظامیان آمریکایی در افغانستان تحریم کرده است.

تحلیل رویداد

آمریکا در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ «عملیات بلندمدت آزادی» (!) را با حمله به افغانستان آغاز کرد. مجموع کشته‌ها و زخمی‌های این عملیات بالغ بر یک میلیون نفر بوده‌اند و میلیون‌ها نفر نیز در این جنگ آواره شده‌اند. اما قساوت نیروهای آمریکایی و سایر اعضای ناتو را می‌توان در مواردی از خشونت‌های عجیب لورفته از آنها بهتر درک کرد.

۱. تیم کشتار: با افشاگری چند مجله و روزنامه در سال ۱۳۹۰ (رولینگ استون، گاردین و ...) ماجرای تیم کشتار آمریکایی در قندهار لو رفت. یک واحد نظامی آمریکا، جمعیتی تیپ پنجم استرایکت مستقر در منطقه قندهار، تعداد زیادی از افراد بی‌گناه (از جمله یک پسر ۱۵ ساله) را برای تفریح و بازی کشته بودند و سپس دست یا انگشتان آنها را بریده و به عنوان یادگاری برای خود به آمریکا آورده بودند. وزارت دفاع آمریکا در پی این حادثه مجبور به عذرخواهی شد و ادعا کرد پرونده این افراد در دست بررسی است.



اندرو هلمز، از اعضای تیم کشتار

۲. کودکان قربانی: گروه‌بان جف کورک در سال ۲۰۱۰ در قالب تیم واکنش سریع ارتش آمریکا در افغانستان حضور داشت. او در پادکست «انسیپتو مودرن وار» اعتراف کرد که نظامیان آمریکایی برای پاکسازی تله‌های انفجاری از کودکان استفاده می‌کردند و برای ترغیب آنها برای پاکسازی کوچه‌ها، به آنها شکلات، اسباب‌بازی و بسته‌های غذایی می‌دادند.

۳. پاره کردن قرآن: در سال ۱۳۹۱ نظامیان آمریکایی برای تحقیر و آزار زندانیان افغان نسخه‌هایی از قرآن را آتش زدند. بعدها با لو رفتن این مسئله وزارت دفاع آمریکا مجبور به عذرخواهی شد.

اساساً نحوه رفتار آمریکایی‌ها در این بزرگ‌ترین پادگان و زندان تحت امر خود (فقط ۴۰ هزار نیروی آمریکایی در بگرام مستقر بودند)، چنان وحشیانه بود که حامد کرزی، رئیس‌جمهور وقت افغانستان را مجبور به اعتراض کرد. کرزی می‌گوید: «در سال ۲۰۰۸ در نشستی که با جو بایدن، سناتور و نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا، و پل گراهام، سناتور آمریکایی داشتم، آنان گفتند که ما مردم شما را به تعداد زیادتر بندی (زندانی) می‌کنیم. ما حتی اگر سر مردم شما شک داشته باشیم، بندی می‌کنیم. ما برایشان گفتیم این کاری است که شوروی‌ها در افغانستان می‌کردند که باعث قیام عظیم و جهاد مردم افغانستان شد. آنها گفتند که نه خیر، ما تأسیسات بزرگ‌تری می‌سازیم و مردم بیشتری از شما را زندانی می‌کنیم.»

۴. حملات به کاروان‌های عروسی و عزا: بارها جنگنده‌ها یا پهپادهای آمریکایی به کاروان‌های عروسی و عزا در افغانستان حمله کردند.





در ۱۴ مهر ۱۳۹۷ جنگنده های آمریکایی به یک کاروان عروسی در ولسوالی «معروف» قندهار حمله کردند.

۵. پرتاب از هلی کوپتر: در آبان ۱۳۹۹ (۲۰۲۰ م) یک مورد دیگر از خشونت های نیروهای ناتو لو رفت و جنجالی شد. سربازان استرالیایی در سال ۲۰۱۳ یک اسیر را به علت کمبود جا در هلی کوپتر کشتند. طبق گزارشی که در این رابطه از شبکه ای بی سی نیوز پخش شد، نظامیان استرالیایی در افغانستان بارها مرتکب جنایات جنگی شده اند. بنابر اعتراف سرتیم نظامیان آمریکایی، در یک عملیات مشترک میان آمریکایی ها و استرالیایی ها، هفت تن از افغان ها بازداشت شدند. مسئولیت انتقال بازداشتی ها را نظامیان استرالیایی بر عهده داشتند. از نیروهای هوایی آمریکا برای انتقال شان کمک خواسته شد، اما خلبان بالگرد گفته بود که جا برای انتقال هر هفت نفر بازداشتی وجود ندارد. به گفته این مقام آمریکایی، سرباز استرالیایی بعد از شنیدن این مطلب یکی از افغان های دست بسته را با خود به کناری کشید و سپس صدای گلوله شنیده شد و پس از آن نظامی استرالیایی به خلبان اطلاع داد: حالا ۶ نفر هستند و می تواند پرواز کند.

این شبکه همچنین درباره قساوت نظامیان استرالیایی خاطرنشان کرد در یک عملیات دیگر، زمانی که بالگرد نیروهای ویژه به زمین نشست، نظامیان استرالیایی یک افغان را که در فاصله دورتری از جمع نشسته بود و فرود آمدن آنها را تماشا می کرد، با شلیک به سینه اش کشتند.

۶. نمازگزاری در مزرعه: فیلمی از حمله سگ یک سرباز استرالیایی به یک افغانستانی موجود است که در آن فرد افغان در مزرعه خود در حال نماز خواندن است. پس از حمله سگ و ترسیدن مرد افغان، سرباز استرالیایی به او نزدیک می شود و با شلیک چند گلوله افغان را می کشد و سپس با سگ خود از مزرعه خارج می شود.

۷. دستگیری های بی دلیل و انتقال به گوانتانامو: در بسیاری از موارد دستگیری افراد بدون هیچ گونه بررسی





دقیقی صورت می‌گرفت یا در برخی موارد افراد بزرگی که ارتباطی با سازمان‌های مد نظر آمریکا نداشتند دستگیر و به گوانتانامو منتقل می‌شدند مانند شهید دکتر سید محمد علیشه موسوی گردیزی که از بزرگان شیعه شرق افغانستان بود و با اتهاماتی واهی، راهی گوانتانامو شد.

۸. حملات کور پهباده‌ها: جز حملات پهبادی به کاروان‌های عروسی و عزا، صدها مورد حمله به شهروندان افغانستان (با اندک شکی نسبت به هویت وی) صورت گرفته است. این حملات یک پروژه بوده و بارها و بارها رخ داده است. افشاکننده این حملات، دانیل هیل ۳۳ ساله، به زندان محکوم شده است. او درباره اتهام افشای اسناد طبقه‌بندی‌شده، به دادگاه گفته بود که به علت احساس گناه از دست داشتن در برنامه‌ای که به باور وی باعث شد غیرنظامیانی بی‌دفاع که دور از صحنه جنگ در افغانستان بودند کشته شوند، دست به افشاجاری زده است. او متهم شد که با درز اطلاعات محرمانه از برنامه پهبادهای نظامی آمریکایی در افغانستان باعث به مخاطره افکندن جدی امنیت ملی آمریکا شده است.

طبق یک گزارش، باراک اوباما، رئیس‌جمهور اسبق آمریکا، ناظر بر اجرای یک برنامه فشرده حملات پهبادی بود که طی آن ۵۴۲ حمله صورت گرفت. این حملات باعث کشته شدن ۳۷۹۷ نفر از جمله حداقل ۳۲۴ غیرنظامی (شامل تعدادی کودک) شد.

نتیجه‌گیری

نیروهای ناتو علاوه بر اینکه طی بیست سال گذشته هزاران تن بمب بر سر مردم افغانستان ریخته‌اند، مرتکب جنایات خشن متعددی از قبیل کشتن بی‌گناهان برای تفریح و بریدن دست و انگشتان ایشان به عنوان یادگاری، حمله به کاروان‌های عروسی و عزا، قربانی کردن کودکان افغان با فرستادن آنها پیشاپیش خود در مسیرهای خطرناک، کشتن اسیر، رفتارهای وحشیانه در زندان بگرام و ... شده‌اند. مجموع این رفتارها بدون شک در این بیست سال به موج نفرت از نیروهای اشغالگر ناتو، به خصوص آمریکایی‌ها افزود و در نهایت آمریکا را با سرنوشت شوروری در افغانستان مواجه کرد. بسیار جالب است که کرزی در سال ۲۰۰۸ به جو بایدن (در آن زمان: سناتور بایدن) نسبت به بدرفتاری نیروهای آمریکایی هشدار داده و گفته بود که شوروری نیز بر اثر چنین کارهایی در افغانستان با قیام مواجه شد و شکست خورد، اما بایدن گفته بود که ما با تجهیزات و قدرت بیشتر از شوروی به اینجا آمده‌ایم و موفق خواهیم شد.



جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان با تأکید بر هویت ملی



نوشتار پیش رو، با قبول این پیش فرض که منازعات و مناقشات در افغانستان هویت پایه‌اند، در نظر دارد با اتکا به پارادایم‌ها و نظریه‌های هویتی، چارچوبی برای فهم تحولات این کشور با اتکا به رویکردهای جامعه‌شناختی و رهیافت‌های هویتی فراهم آورد. هویت ملی، هویتی است که در قالب دولت تجلی پیدا می‌کند؛ یعنی یک نظام سیاسی، نمایندگی اعضای جامعه (ملت) را برعهده می‌گیرد. بنابراین وفاداری به دولت ملی لازمه تشکیل هویت ملی است. هر جا که در دو سوی مرزهای سیاسی و بین‌المللی مردمانی با فرهنگ، قومیت، نژاد، تاریخ، دین و مذهب مشترک یا به عبارت دقیق‌تر هویت همگن زندگی کنند و خود را مقید به مرزهای سیاسی و بین‌المللی شناخته‌شده ندانند، مرزهای ناپیدای هویت که زائیده تمایز هویت سیاسی و فرهنگی است، پدیدار می‌شوند. مرزهای ناپیدای هویتی تمامیت ارضی کشورهایی را که با این دوگانگی هویت سیاسی و فرهنگی روبه‌رو هستند با چالش اساسی مواجه می‌کند^۱ و مانعی برای تشکیل دولت ملی است. سؤال این است که از منظر جامعه‌شناختی، هویت ملی چه تأثیری بر تحولات سیاسی افغانستان داشته است؟

در ابتدا باید گفت در پارادایم جدید، قدرت و هویت منحصر در دولت نیست. قدرت و هویت در همه جا هست و از بالا به پایین و بالعکس می‌جوشد. هویت‌ها صاحبان قدرتی هستند که توان نقش‌آفرینی در برابر دولت و به چالش کشیدن آن را دارند. انقلاب در فناوری این توان را به همه داده است که بتوانند صاحب قدرت شوند. هر جا قدرتی هست، مقاومتی نیز هست. تأکید بر عنصر مقاومت شاید بارزترین تجلی قدرت به‌ویژه نسبت به هویت‌ها در دوران پارادایم پسامدرن باشد. قدرت از طریق سرکوب افراد و محدود کردن فعالیت آنها عمل نمی‌کند، بلکه از طریق متشکل کردن آنها دست به عمل می‌زند و خود توان تشکیل هویت‌های دیگری در برابر دولت را دارد. در نهایت قدرت ضرورتاً مقاومت را برمی‌انگیزد، هر چند این مقاومت پاره‌پاره و مرکززدایی شده است. در رابطه با جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان اکثریت نظریه‌پردازان اجماع نظر دارند که هویت ملی به‌طور کامل در این کشور شکل نگرفته و شکاف‌های قومی و قبیله‌ای همچنان فعال است. بنابراین مهم‌ترین ویژگی جامعه افغانستان از زمان تأسیس تا کنون، بحران هویت یا نبود هویت

۱. اصغر جعفری ولدانی و احد بیداقی، پژوهش حقوق عمومی، ش ۲۴، بهار و تابستان ۱۳۸۷.



ملی فراگیر بوده است. چنین ویژگی‌ای به شکاف فزاینده و بحران یکپارچگی در جامعه انجامیده است؛ هر چند هویت‌های سیاسی جامعه افغانستان را بدون توجه به مداخله قدرت‌های دیگر چه در بعد منطقه‌ای و چه در بعد جهانی و رقابت تاریخی آنها در منطقه و افغانستان نمی‌توان شناخت. مداخله نظامی ایالات متحده زمینه رشد خرده‌گروه‌ها به‌ویژه گروه‌های تروریستی را در این کشور دوچندان کرد و داعیه قدرت‌طلبی برخی گروه‌ها مانند طالبان را تشدید کرد. تا جایی که این خرده‌گروه‌ها به ابزاری برای بیان مطالبات خود به شیوه‌ای خشن در برابر دولت تبدیل شدند.

در شرایط فعلی هم در افغانستان هویت ملی بسیار کم‌رنگ است و افراد در این جامعه در جایگاه یکسانی قرار ندارند. این مسئله به ضعف هویت ملی برمی‌گردد.¹ گاه ضعف هویت ملی در این کشور به این علت است که هویت به‌شدت به عنصر قومیت وابسته است. تفاوت‌های زبانی، قومی، فرهنگی و مذهبی در افغانستان به جای اینکه به هویت ملی فراگیر ختم شود و زمینه پیشرفت و توسعه را فراهم کند، سبب تعارض، پراکندگی، عقب‌ماندگی و ... شده است. در واقع ارزش‌های قومی و قبیله‌ای در جامعه متکثر افغانستان امکان تمرکز قدرت در شخص حاکم را منتفی کرده است. جامعه چندقومیتی افغانستان در طول تاریخ، محور گرایش‌های قومی بوده است و گروه حاکم در دوره حکمرانی خودش سایر قومیت‌ها را تحت فشار قدرت خویش قرار می‌دهد و به همین علت پس از گذشت مدتی کوتاه از دوره حکمرانی یک گروه، شاهد بروز هویت‌های سیاسی در قالب «هویت مقاومت» هستیم که در رقابت با سایرگروه‌ها به‌دنبال سهمی از قدرت برای خود هستند. ساختار قدرت سیاسی افغانستان به‌خصوص در این دوره زمانی که طالبان قدرت را در دست گرفته و به‌گونه‌ای در حال تبدیل شدن به هویت مشروعیت‌بخش خویش است، فراتر از دغدغه هویت ملی به سمت طالبانیسم در حرکت است.

از آنجا که هویت ملی در افغانستان ضعیف است، می‌توان پیش‌بینی کرد که جامعه افغانستان به‌زودی در تقابل با هویت مشروعیت‌بخش (طالبان) شاهد شکل‌گیری هویت‌های سیاسی جدید در قالب هویت مقاومت باشد. این هویت به‌دست کنشگرانی ایجاد می‌شود که در وضعی قرار دارند که از طرف منطق سلطه بی‌ارزش دانسته یا داغ ننگ بر آن زده می‌شود. بنابراین سنگرهایی متفاوت برای مقاومت و بقا بر مبنای اصول متفاوت و متضاد با اصول مورد حمایت نهادهای جامعه ساخته می‌شود. این نوع هویت در تقابل با هویت مشروعیت‌بخشی که دولت مروج آن است قرار می‌گیرد و درصدد زدن مشروعیت از هویت مورد حمایت دولت و جایگزینی خود است.



1. Hettne, B, "Development and Security :Origins and Future", Journal of Security Dialogue , Vol.41, No.1, P. 34.



مفهوم هویت ملی به‌عنوان مشخصه اصلی دولت - ملت‌های مدرن در افغانستان تکوین نیافته است. وجود شکاف‌های قومی و فرقه‌ای متعدد در افغانستان باعث شکل‌گیری و برجستگی هویت قومی - فرقه‌ای در این کشور شده و این نوع هویت به‌واسطه عوامل تاریخی و سیاسی مختلف تقویت شده است. از این‌رو، سیاست در افغانستان به‌عنوان تلاش گروه‌های قومی - فرقه‌ای برای کسب قدرت بیشتر تعریف می‌شود و سنت‌هایی مانند اجماع و همکاری گروه‌ها، سهم‌دهی سیاسی و تشریک مساعی گروه‌ها برای پیشبرد اهداف و منافع ملی فاقد زمینه‌های تاریخی است. در حال حاضر خرده‌گروه‌های جویای قدرت بیش از آنکه دوره جدید را فرصتی برای ایجاد لیبرال دموکراسی تلقی کنند، آن را فرصتی برای پرداختن به خشونت و ایجاد پراکندگی در توزیع قدرت میان جوامع و گروه‌های اصلی این کشور می‌شمارند.

در واقع دولت باید تنوع هویتی را یا درون ساختار جدید بپذیرد و خود را با جامعه سیاسی منطبق کند یا به مقابله با این تنوع برخیزد و بی‌ثباتی سیاسی و زوال مشروعیت سیاسی خود را در جامعه شاهد باشد که نتیجه آن توسعه خشونت و ظهور دولتی شکست‌خورده در عرصه پاسخ‌گویی به مطالبات گروه‌های جامعه است. این وضعیت می‌تواند ذهنیت سیاسی هویت‌ها نسبت به رویکرد تساهل‌گرایانه حکومت را نابود و خشونت را پدیده همیشگی جامعه سیاسی کند.

چشم‌انداز سیاسی-امنیتی مالی پس از خروج نیروهای فرانسوی



رویداد

یک روز پس از آنکه طالبان قدرت را در افغانستان در دست گرفت، بحثی در ساحل آفریقا در گرفت که آیا با خروج نیروهای فرانسوی از مالی در ابتدای سال ۲۰۲۲، گروه‌های مسلح داعش و القاعده قدرت را در این کشور به دست خواهند گرفت؟ در پی به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان و اظهارات اخیر امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، درباره عقب‌نشینی تدریجی و بستن مقرهای نظامی در شمال مالی، کارشناسان و تحلیلگران سناریوی سقوط مالی به دست گروه‌های مسلح را محتمل دانستند. به همین علت در این یادداشت چشم‌انداز سیاسی-امنیتی مالی پس از خروج نیروهای فرانسوی تحلیل و ارزیابی می‌شود.

تحلیل رویداد

بحران و ناامنی در مالی از زمان استقلال و درگیری‌های ناشی از استعمار بین حاشیه‌نشینان شمال و جنوب مالی و بین غیرنظامیان و ارتش وجود داشته است؛ به گونه‌ای که گسترش بحران‌های امنیتی موجب بحران‌های سیاسی در این کشور شده است.^۱ سال ۲۰۱۲ که گروه‌های مسلح موفق شدند دوسوم سرزمین‌های مالی را به کنترل خود درآورند، نیروهای فرانسوی طی عملیاتی توانستند مانع پیشروی آنها شوند. اکنون نیز با کاهش تعداد نیروهای فرانسوی بیم آن می‌رود که برخی مناطق به کنترل کامل گروه‌های مسلح درآید و سناریوی سقوط مالی رقم بخورد.^۲

گفتنی است فرانسه تنها کشور اروپایی است که از سال ۲۰۱۳ نیروهای نظامی خود را به طور خاص در مالی و به طور کلی در سواحل آفریقا مستقر کرده است. اگرچه بسیاری از کشورهای اروپایی پشتیبانی لجستیکی از «باماگو» می‌کنند، اما فرانسه تنها کشوری است که در ساحل حضور نظامی دائم دارد.

گروه‌های مسلح در منطقه ساحل آفریقا- که از ساحل اقیانوس اطلس تا دریای سرخ امتداد

۱. خلیل ولد اجدود، «بعد انقلاب مالی.. مظاهرات لاستبدال الفرنسین بالروس»، ۲۰۲۱/۰۵/۳۰،

<https://www.alarabiya.net>

۲. موقع تی آر تی، «سیناریو طالبان، هل تلقی فرنسا في مالي مصير أمريكا في افغانستان؟»، ۲۰۲۱/۰۸/۱۹،

www.trtarabi.com



دارد و دست‌کم ۱۴ کشور را شامل می‌شود - توانستند در بخش‌هایی از مالی، موریسانی، بورکینافاسو، چاد و جمهوری آفریقای مرکزی گسترش پیدا کنند.^۱

نخبگان سیاسی و اجتماعی با ماکو از مقامات کشور درخواست کرده‌اند با عبرت‌گیری از وضعیت افغانستان، اصلاحاتی را درون کشور آغاز کنند، زیرا فساد در کشور بی‌داد می‌کند. از طرفی ارتش مالی با وجود حمایت بین‌المللی قادر به مقابله با خطرهای چالش‌های امنیتی برای مدت طولانی نخواهد بود. با اعلام خروج نیروهای فرانسوی^۲ در زمان کنونی و پس از بسته شدن پایگاه‌های کیدال، تیسالیت و تمبکتو در شمال مالی با آغاز سال ۲۰۲۲، ممکن است فعالیت‌های مسلحانه القاعده و داعش در این منطقه شتاب بیشتری بگیرد.^۳

عباس شریفه، کارشناس گروه‌های اسلام‌گرا در مرکز مطالعات جسور، معتقد است پیروزی طالبان در افغانستان و عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی به‌طور غیرمستقیم سیگنال مثبتی را به گروه‌های مسلح در سراسر جهان صادر می‌کند که امکان به قدرت رسیدن گروه‌های مسلح در هر کشوری - همانند به قدرت رسیدن طالبان - وجود دارد.^۴ ناگفته نماند شرایط در مالی کاملاً با افغانستان متفاوت است. همان‌طور که بابا داکونو، تحلیلگر سیاسی می‌گوید، اتکا به ارتش نمی‌تواند راه‌حلی برای حفظ امنیت در کشور باشد. نشست و هم‌اندیشی با همه فرقه‌های کشور می‌تواند راه‌حلی مناسب برای جلوگیری از سناریوی سقوط باشد، زیرا مسئله ایدئولوژیکی تنها بخشی کوچک از گفتمان آنها را دربرمی‌گیرد. علاوه بر این، اصلی‌ترین دغدغه مردم سرخوردگی از عملکرد دولت است.^۵

روزنامه فرانسوی لوموند در گزارش اخیر خود با عنوان «پژواک پیروزی طالبان در ساحل طنین‌انداز خواهد شد» اشاره کرده است که فرانسه از منطقه ساحل دور نخواهد شد و کاهش تعداد نیروهای فرانسوی و تعطیلی برخی پایگاه‌ها بخشی از یک برنامه راهبردی جدید برای حضور نظامی در مالی است.^۶

مجله فرانسوی لو پوینت^۷ یکی از نشانه‌های تحقق سناریوی افغانستان در مالی را فقدان دولت باثبات و فساد گسترده در این کشور می‌داند. در این مجله هشدار داده شده است که در مالی امنیت

۱. ولید وفیق، «مالی بین النفوذ الفرنسي وحلم الاستقرار»، ۲۲/۰۸/۲۰۲۱، www.qiraatafrican.com

۲. از ۵۱۰۰ نیروی فرانسوی که در منطقه ساحل مستقر هستند، ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ نیرو باز خواهند گشت.

۳. موقع تی‌آرتی، پیشین.

۴. همان.

5. Le Point, "Au Sahel, les regards sont braqués vers Kaboul", 18/08/2021, <https://www.lepoint.fr>

۶. موقع تی‌آرتی، پیشین.

7. Le Point.





وجود ندارد و حملات گروه‌های مسلح هنوز ادامه دارد و حتی در اوایل آگوست (شهریور ۱۴۰۰) چندین کشتار علیه غیرنظامیان در منطقه گائو رخ داد. بدون حضور ارتش فرانسه، شهری مانند گائو ممکن است در کمتر از ۳۰ دقیقه سقوط کند.^۱

این مجله فرانسوی اوضاع سیاسی مالی را این‌گونه تبیین کرده است: «تصمیم‌های شورای انتقالی در مالی بسیار کند پیش می‌رود و وضعیت اقتصادی در کشور تا به امروز بهبود نیافته است. اوضاع مناسبی از لحاظ اجتماعی در کشور حاکم نیست؛ همان‌طور که اعتصابات و تظاهرات گذشته مؤید اوضاع نامناسب اجتماعی است. مردم خواستار بهبود شرایط زندگی کارگران در بخش‌های دولتی و خصوصی در سراسر کشور هستند.»^۲

در ماه‌های اخیر باورهای ضدفرانسوی در مالی و بورکینافاسو در حال گسترش است. در اعتراضات خیابانی «باماکو» بسیاری از مردم معتقدند فرانسه قصد تضعیف مالی را دارد تا بتواند ذخایر نفت و طلای صحرا را به تاراج برد. طبق نظرسنجی‌ها، تقریباً ۵۱ درصد از مردم فرانسه مخالف فعالیت‌های این کشور در صحرا هستند.^۳ ابراهیم صالح، نویسنده و تحلیلگر سیاسی مالی، معتقد است که حضور نیروهای فرانسوی به نفع گروه‌های تروریستی شده است؛ زیرا گروه‌های مسلح به بهانه مبارزه با استعمار، افراد بیشتری را به گروه خود ملحق کرده‌اند.^۴ بنابراین فرانسه طی ۹ سال حضور و مداخله خود در مالی نه تنها پای گروه‌های تروریستی را در این کشور قطع نکرده بلکه موجب ناامنی کشور و نارضایتی مردم شده است.

نتیجه‌گیری

ترسیم افق‌های امنیتی و سیاسی در مالی که شاهد چندین کودتا بوده، همچنان مبهم است؛ زیرا ۱. وضعیت در کشور آشفته است و پی در پی تغییراتی در این کشور رخ می‌دهد؛ ۲. تعداد بازیگرانی که در مالی نقش‌آفرینی می‌کنند بسیار است؛ ۳. به‌علت هرج و مرج در مالی شرایط مساعدی برای ظهور حرکت‌های مسلحانه فراهم شده است. اما اینکه حضور نیروهای نظامی فرانسه تضمینی برای بهبود وضعیت و جلوگیری از سناریوی سقوط مالی باشد نیز ادله ضعیفی ارزیابی می‌شود؛ زیرا نه تنها حضور نیروهای فرانسوی موجب کاهش و تضعیف گروه‌های مسلح در ساحل صحرا و

1. Le Point, "Au Sahel, les regards sont braqués vers Kaboul" 18/08/2021, [https:// www.lepoint.fr](https://www.lepoint.fr)

2. Ibid.

3. Takudzwa Hillary Chwanza, "France Has Assassinated 22 African Presidents since 1963", 30/01/2019, africanexponent.com

۴. موقع سکای نیوز عربیة، «مع قرب انتهاء برخان، هل تتجه مالی إلى سناریو أفغانستان؟»، ۲۰/۰۸/۲۰۲۰، www.skynewsarabia.com





مالی نشده است، بلکه نارضایتی مردمی از حضور نیروهای فرانسوی در کشور را نیز بیشتر کرده و بعضاً برخی جوانان مالی را به ورطه ورود به گروه‌های مسلح سوق داده است تا به زعم خود، کشور را از سلطه استعمار فرانسوی برهانند.

اگر دولت بتواند در زمینه سیاسی و اجتماعی حاکمیت را به مردم بازگرداند و شرایط زندگی مناسب را برای میلیون‌ها نفر از افرادی که با مشکلات معیشتی و اقتصادی روبه‌رو هستند فراهم کند، بقای خود را تضمین کرده است؛ اما باید دید دولت انتقالی جدید تا چه حد در این زمینه موفق خواهد شد.

در صورتی که سناریوی سقوط مالی پس از خروج نیروهای فرانسوی به‌دست گروه‌های اسلام‌گرا، رقم بخورد، مهم‌ترین بحران پیش روی گروه‌های مسلح این خواهد بود که چگونه قادر خواهند بود راه را برای تفاهمات منطقه‌ای و بین‌المللی باز و تغییرات ساختاری در کشور ایجاد کنند.



تحلیلی بر همگرایی رژیم صهیونیستی و مراکش علیه الجزایر



رویداد

تنش‌ها میان الجزایر و مغرب به شدت افزایش یافته و به سطحی بی‌سابقه رسیده است؛ به نحوی که مقامات بلندپایه الجزایر در نشست شورای عالی امنیت اعلام کردند در روابط با مغرب بازبینی خواهند کرد. در سوی دیگر ماجرا، وزارت خارجه الجزایر با صدور بیانیه‌ای تأکید کرد که مغرب به دنبال کشاندن پای رژیم صهیونیستی به ماجراجویی خطرناک علیه الجزایر است. با عنایت به این مباحث، مقاله درصدد پاسخ به این سؤال است که چه دلایلی باعث همگرایی رژیم صهیونیستی و مغرب علیه الجزایر شده است؟

تحلیل رویداد

با بروز اختلافات جدی میان مغرب و الجزایر و پشتیبانی رژیم صهیونیستی از مواضع رباط، الجزایر با صدور بیانیه‌ای نسبت به همگرایی این رژیم و مغرب علیه منافع خود هشدار داد. در بیانیه شورای عالی امنیت الجزایر آمده است که گروه جدایی طلب «الماک» از برخی طرف‌های خارجی به ویژه مغرب و رژیم صهیونیستی حمایت و پشتیبانی دریافت می‌کند. بنابراین اقدامات خصمانه مکرر مغرب علیه الجزایر مستلزم بازنگری روابط بین دو کشور و تشدید نظارت امنیتی در مرزهای غربی است. پیش از این هم رسوایی نرم‌افزار جاسوسی پگاسوس اتفاق افتاد که بنا بر تحقیقات بین‌المللی، الجزایر بزرگ‌ترین هدف این برنامه بود. در فهرست ۵۰ هزار نفری که تحت جاسوسی قرار گرفتند، ۶۰۰۰ الجزایری از جمله شخصیت‌های سیاسی و نظامی، روزنامه‌نگاران و تجار این کشور نیز وجود داشتند. به نوشته روزنامه فرانسوی لوموند که یکی از طرف‌های این تحقیقات بود، مقامات مغربی که برنامه جاسوسی اسرائیل را به دست آورده بودند، الجزایر را زیر نظر دقیق قرار داده بودند.^۱ در همین راستا، الجزایر موضع مغرب را به علت اقدام سفیر این کشور در سازمان ملل متحد که با ارائه یادداشتی به کشورهای غیر متعهد، خواستار به رسمیت شناختن حق

۱. خبرگزاری فارس، «تشدید بی‌سابقه تنش میان الجزایر و مغرب به کجا می‌رود؟»، ۱۴۰۰/۵/۳۱، موجود در:

<https://www.farsnews.ir/news/14000531000133>



تعیین سرنوشت «مردم القبایل» در شمال الجزایر شده بود، محکوم کرد. این اقدام در واقع اتخاذ گامی رسمی از سوی مغرب در حمایت از جدایی طلبان در این منطقه بود. به همین دلیل، مقامات الجزایر خواستار توضیح رسمی در این خصوص شدند، اما مغرب به سکوت بسنده کرد. به علاوه، الجزایر اقدام مغرب در میزبانی وزیر خارجه رژیم صهیونیستی و دادن اجازه به او برای اظهارنظر خصمانه علیه الجزایر را به شدت محکوم کرد و در خصوص آنچه در خفا در این زمینه در جریان است، ابراز نگرانی کرد.

اما اصلی‌ترین دلیل اختلاف مغرب و الجزایر بر سر صحرای غربی است؛ زیرا مغرب با در اختیار داشتن ۸۰ درصد خاک صحرای غربی، معتقد است که منطقه مذکور جزئی جدایی ناپذیر از قلمرو و سرزمین مادری به‌شمار می‌رود. اما الجزیره در قالب رویکرد دیپلماتیک خود، اتحادیه آفریقا را اقناع کرد تا مسئله صحرای غربی را به رسمیت بشناسد که به خروج مراکش از این اتحادیه انجامید. علاوه بر بحث استعمارزدایی، در حال حاضر بیش از ۱۰۰ هزار پناهنده صحرای در اردوگاه‌های تیندوف در الجزایر به سر می‌برند. پناه دادن به صحرای‌ها و حمایت از آنان یکی از بسترهای اختلاف میان الجزایر و مراکش و یکی از نقاط اختلاف جدی میان این دو محسوب می‌شود.^۱ علاوه بر این الجزایر با حمایت از جبهه پولیساریو، گروه نظامی فعال در صحرای غربی، خشم مغرب را برانگیخته است.

در طرف دیگر، و به نوشته باری عطوان، رژیم صهیونیستی به چند دلیل همگرایی با مغرب علیه الجزایر را انتخاب کرده است:

نخست، خروج الجزایر از وضعیت ضعفی که در دوران عبدالعزیز بوتفلیقه با آن دست به گریبان بود و حرکت به سمت بهبود و بازپس‌گیری نقش پیشرو خود در منطقه خاورمیانه و آفریقا. دوم، رهبری یک کمپین دیپلماتیک برای لغو عضویت رژیم صهیونیستی در اتحادیه آفریقا و اخراج آن از این قاره و پیروزی مهمی که این کشور در این مسیر به‌دست آورده است و پیوستن ۱۴ کشور آفریقایی به الجزایر.

سوم، اصرار الجزایر به بازگشت سوریه به اتحادیه عرب و پس گرفتن کرسی خود و در نتیجه مشارکت در نشست آتی سران عرب که تا چند ماه دیگر در الجزایر برگزار خواهد شد.

چهارم، الجزایر ارتش قدرتمندی دارد که مجهز به سلاح‌های پیشرفته‌ای مانند سوخو و سامانه پدافندی «اس-۴۰۰» روسیه است. افزون بر اینه این کشور علیه رژیم صهیونیستی در سنگر مقاومت قرار دارد.



۱. پژوهشکده تحقیقات راهبردی، «بحران صحرای غربی؛ جبهه پولیساریو و منازعه الجزایر و مراکش»، ۱۳۹۹/۱۱/۳۰، موجود در: <https://csr.ir/fa/news/1314>

پنجم، بهبود وضعیت داخلی الجزایر، احیای نهادهای اجرایی، قضایی و قانون گذاری، مبارزه با فساد و تلاش برای بازگرداندن دارایی های غارت شده ملت این کشور.^۱

در همین حال، رژیم اسرائیل مانند مراکش از گسترش روابط جمهوری اسلامی ایران و الجزایر ناخشنود است؛ چنان که یائیر لاپید، وزیر خارجه این رژیم، در نشست خبری مشترک با ناصر بوریطه، وزیر خارجه مغرب، در کازابلانکا اعلام کرد: «ما درباره نقش کشور الجزایر در منطقه نگرانی های مشترکی داریم. این کشور به ایران نزدیک تر شده و در حال حاضر نیز موج [مخالفتی] علیه پذیرش اسرائیل در اتحادیه آفریقا به عنوان عضو ناظر راه انداخته است.» به علاوه باید این نکته را اضافه کرد که الجزایر حامی جنبش های مقاومت مانند حزب الله، حماس و جبهه پولیساریو است؛ حال آنکه رژیم صهیونیستی بقا و تقویت این جنبش ها را با منافع خویش در تضاد می بیند.

نتیجه گیری

با افزایش تنش ها میان الجزایر و مغرب، مقامات دو کشور مواضع شدیدی علیه یکدیگر اتخاذ کرده اند. مقامات الجزایر از تلاش مغرب برای همگرایی با رژیم صهیونیستی هم به شدت انتقاد کرده اند. در واقع، رژیم اسرائیل و مغرب متهم هستند که در حمایت از گروه های جدایی طلب الماک، آتش سوزی اخیر در الجزایر، جاسوسی از مقامات این کشور، طرح بحث استقلال منطقه القبایل و انزوای الجزایر در منطقه و جهان اسلام سیاستی مشابه و یکسان پیش گرفته اند. در باب علل این همگرایی می توان گفت که رژیم صهیونیستی از اقدام الجزایر برای لغو عضویت ناظر این رژیم به شدت ناخشنود است و مغرب هم از مواضع این رژیم حمایت می کند. از سوی دیگر حمایت الجزایر از استقلال صحرای غربی، اختلاف این کشور با مغرب را تشدید کرده است. به علاوه، رژیم اسرائیل و مغرب هر دو مخالف جبهه مقاومت هستند و به مقابله سخت با جنبش های این جبهه پرداخته اند. حال آنکه الجزایر جزء معدود کشورهای اسلامی است که تمام قد از جبهه مقاومت جانب داری می کند. روابط نزدیک الجزایر با جمهوری اسلامی ایران هم به مذاق مغرب و رژیم اسرائیل خوش نیامده است، زیرا هر دو بازیگر اخیر در صف دشمنان ایران هستند. به این موارد باید اصرار الجزایر برای بازگشت سوریه به اتحادیه عرب و داشتن ارتش قدرتمند را هم اضافه کرد. این مؤلفه ها، با نگرانی و وحشت رژیم صهیونیستی و مغرب مواجه شده و دو طرف را به همگرایی علیه الجزایر سوق داده است.

۱. مشرق نیوز، «چرا اسرائیل از همگرایی ایران و الجزایر وحشت دارد؟»، ۱۴۰۰/۵/۲۳، موجود در:

<https://www.mashreghnews.ir/news/1258780>

ظرفیت‌سنجی جریان‌های مخالف سیاسی در انگلستان (پادشاهی متحده)



مسئله

یکی از بارزترین و مهم‌ترین تحولاتی که در سپهر سیاسی کشورها روی می‌دهد جریان‌های مردمی است. اهمیت این جریان‌ها بدان علت است که در بسیاری مواقع این پدیده‌ها قادرند اثرگذاری چشم‌گیری بر سپهر سیاسی و فرآیند سیاست‌گذاری در کشورها داشته باشند. اصولاً کشورها یا دولت‌هایی که منفعی خاص در یک کشور میزبان دارند، مایل‌اند این جریان‌ها و پویایی‌ها را از لحاظ منطقی اثرگذاری در سپهر سیاسی کشور میزبان تحت تأثیر خود قرار دهند یا آنها را هدایت کنند. بنابراین تحولات و پویایی‌های مرتبط با جریان‌های سیاسی و جنبش‌های مردمی یا حتی با احزاب سیاسی به‌صورت جدی از سوی کشورهای دیگر رصد می‌شوند.

یکی از این کشورهای اثرگذار در صحنه بین‌المللی، انگلستان (پادشاهی متحده) است که می‌توان ظرفیت‌های مخالف سیاسی در این کشور را در جهت تأثیرگذاری بر سیاست آنها و در جهت منافع محور مقاومت باز شناخت.

تحلیل مسئله

پادشاهی متحده به‌عنوان واحدی اتحادیه‌گرا شناخته می‌شود که از اتحاد چهار ناحیه انگلستان، اسکاتلند، ایرلند شمالی و ولز تشکیل شده است. هر چهار ناحیه سیاسی واحدهای قومی - نژادی شناخته می‌شوند. ملی‌گرایی موجود در جریان‌ها و جنبش‌های سیاسی مناطق چهارگانه نیز بر همین اساس تعریف می‌شود. ملی‌گرایی در واحدهای سیاسی فی‌نفسه می‌تواند به ظهور تهدیدهایی برای پادشاهی متحده ختم شود که نتیجه آن فروپاشی این اتحاد و ظهور واحدهای سیاسی مستقل در هر یک از این نواحی است. در سه واحد سیاسی اسکاتلند، ایرلند شمالی و ولز جنبش‌ها و جریان‌های مبتنی بر طیف چپ سیاسی دارای گرایش‌های ملی‌گرایانه و موضع انتقادی نسبت به سیاست‌های پادشاهی متحده هستند؛ اما سؤال اصلی این است که در واحدهای سیاسی چهارگانه کدام‌یک از جریان‌های سیاسی می‌توانند به‌عنوان جریان‌هایی با ظرفیت بالا برای موضوع مورد مطالعه در نظر گرفته شوند.

در اسکاتلند حزب ملی اسکاتلند و آلبا، به‌عنوان دو حزب سیاسی ملی‌گرا، دارای قدرت و



نفوذی گسترده هستند. حزب ملی اسکاتلند گرچه سابقه بیشتری از آلبا دارد، اما حضور مقامات سابق این حزب در آلبا از جمله الکس سموند و همچنین پیوستن چند نماینده پارلمان از حزب ملی اسکاتلند به آلبا ضربات زیادی به این حزب وارد کرده است؛ بنابراین آلبا را نیز می‌توان دارای ظرفیت اثرگذاری بر فرآیندهای سیاسی در اسکاتلند دانست؛ هرچند هنوز مانند SNP به گسترش و محبوبیت نرسیده است. از میان این دو نامزد برای ظرفیت‌سنجی به نظر می‌رسد آلبا ظرفیت‌های بیشتری از حزب ملی اسکاتلند دارد؛ زیرا در طول تاریخ تکامل ملی‌گرایی در اسکاتلند حزب ملی دو دوره را تجربه کرده است. در دوره نخست، این حزب دارای گرایش‌های ضدسیاست‌های قدرت‌های بزرگ به‌ویژه مخالفت با سیاست‌های ایالات متحده و استقرار زیردریایی قطبی این کشور در هالی لوخ بوده و هم‌زمان ضمن انتقاد از سیاست‌های پادشاهی متحده خواستار برگزاری همه‌پرسی استقلال بوده است. در دوره دوم که مصادف سال‌های اخیر است، این حزب گرایش‌های آتلانتیکی را جذب کرده و خواستار برقراری روابط مناسب و سطح بالا با ایالات متحده و همچنین عضویت اسکاتلند مستقل در ناتو بوده است. این دوره به‌صورت خاص مصادف رهبری نیکلا استورجن بر این حزب است. از سوی دیگر الکس سموند رهبر دوره‌ای است که حزب ملی اسکاتلند با جنگ کوزوو و جنگ عراق مخالف بوده و هم‌زمان از خلع سلاح هسته‌ای در سطح نظام بین‌الملل حمایت می‌کرده است. علاوه بر این، سیاست حزب ملی اسکاتلند در دوره الکس سموند دارای ماهیت انتقادی نسبت به سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ به‌ویژه ایالات متحده بوده است؛ بنابراین تأسیس حزب ملی‌گرای آلبا توسط الکس سموند و انتقاد وی و حزب جدیدش از سیاست‌های SNP می‌تواند نشان‌دهنده ظهور گرایش‌های سابق این حزب در حزب آلبا باشد. با توجه به مؤلفه‌هایی مانند مخالفت آلبا با سیاست‌های ایالات متحده و پادشاهی متحده، مخالفت با جنگ‌هایی که قدرت‌های بزرگ و ناتو در نقاط مختلف جهان به‌ویژه عراق و کوزوو و همچنین افغانستان راه انداخته‌اند می‌توان رگه‌هایی از اشتراک میان مؤلفه‌های محور مقاومت و حزب سیاسی آلبا را مشاهده کرد. علاوه بر این، حزب آلبا در چند مورد اقدامات اسرائیل در غزه و اورشلیم را محکوم کرده است.

ایرلند شمالی از واحدهای سیاسی دیگر پادشاهی متحده است که روابط پرفراز و نشیبی با لندن دارد. از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۹۸ که ایرلند شمالی درگیر تنش‌های فرقه‌ای-مذهبی و ملی‌گرایانه - اتحادیه‌گرایانه بوده است، احزاب ملی‌گرا مانند شین فین نقشی برجسته در تحولات سیاسی ایفا کرده‌اند. از این‌رو جریان‌ها و جنبش‌های سیاسی ایرلند شمالی دارای ظرفیت‌های مناسبی برای موضوع مورد مطالعه هستند. از میان احزاب و جریان‌های سیاسی به‌صورت طبیعی آن دسته باید مد نظر قرار گیرند که بیشترین اثرگذاری را در فرایندهای سیاسی دارند و از این‌رو شین فین را از





لحاظ اهمیت، اثرگذاری و پتانسیل‌های مد نظر می‌توان به‌عنوان یک مورد مطلوب دانست. این حزب سیاسی که جناح سیاسی ارتش جمهوری‌خواه ایرلند بود، پس از توافق میان این جریان و بریتانیا اسلحه به دست گرفت و علیه دولت در ایرلند شمالی و لندن به مبارزه مسلحانه برخاست. پس از توافق بلفاست، این جریان ملی‌گرای مسلح با سهیم شدن در قدرت سیاسی در ایرلند شمالی، به یک حزب سیاسی تبدیل شده است و در کابینه ایرلند شمالی چهار وزیر دارد. علاوه بر این داشتن ۷ کرسی از مجموع ۱۸ کرسی ایرلند شمالی در پارلمان بر اهمیت این حزب افزوده است. سیاست‌ها و راهبردهایی که باعث می‌شود این حزب به‌عنوان یک مورد مطلوب شناخته شود این است که شین فین پادشاهی متحده را به‌عنوان یک استعمارگر در تاریخ جزیره ایرلند می‌شناسد و بر همین مبنا دارای گرایش‌های ضداستعماری و ضدآپارتایدی است. شین فین از مخالفان سرسخت اسرائیل است و اقدامات این کشور را علیه شهروندان فلسطینی محکوم می‌کند. نگرش کلی شین فین به اسرائیل این است که این رژیم را دارای ماهیتی نژادپرستانه و آپارتایدی می‌داند. علاوه بر موارد یادشده، شین فین مخالف شدید ایالات متحده در زمینه تحریم‌های یک‌جانبه این کشور علیه برخی کشورها از جمله کوبا است و به‌شدت از آن انتقاد می‌کند. مجموعه این راهبردها شین فین را به‌عنوان یک حزب سیاسی در پادشاهی متحده برای ارتباط‌گیری جمهوری اسلامی و محور مقاومت به موردی مطلوب تبدیل می‌کند؛ زیرا در هر دو مورد اسرائیل‌ستیزی، مخالفت با ایالات متحده و در نظر گرفتن پادشاهی متحده به‌عنوان یک استعمارگر وجود دارد.

در ولز جنبش‌های ملی‌گرا تا حدودی قابلیت توجه برای ارتباط‌گیری دارند. در خصوص ملی‌گرایان ولزی تا حدودی باید محتاط بود و ظرایف خاصی را مد نظر قرار داد. در این صورت می‌توان گفت جنبش‌ها و احزاب ملی‌گرا در ولز پتانسیل‌های مناسبی برای ارتباط‌گیری با جمهوری اسلامی و محور مقاومت دارند. حزب پلاید کمری مهم‌ترین حرکت ملی‌گرایی در ولز است که از جهاتی با محور مقاومت همسو است و نسبت به اسرائیل نگاهی اشغالگرانه دارد؛ با این حال این حزب حماس را نیز به‌علت اقدامات علیه اسرائیل مورد سرزنش قرار می‌دهد. این مسئله همان ظرافتی است که باید به آن توجه کرد. نقطه اشتراک پلاید کمری و نیروهای محور مقاومت در این است که هر دو طرف اسرائیل را اشغال‌کننده و غاصب سرزمین‌های فلسطینی‌ها می‌دانند.

وضعیت جریان‌ها و احزاب سیاسی در انگلستان با سه واحد سیاسی دیگر متفاوت است. در سه واحد سیاسی اسکاتلند، ایرلند شمالی و ولز جریان‌های مبتنی بر طیف راست سیاسی اتحادیه‌گرا هستند؛ در حالی که جریان‌های مبتنی بر طیف چپ یا سوسیال‌دموکراسی رویکرد ملی‌گرایانه و نقادانه نسبت به پادشاهی متحده دارند. در انگلستان جریان‌های راست سیاسی یا راست افراطی با تکیه بر فرهنگ و تمدن انگلیسی، ملی‌گرایی را دنبال می‌کنند. این احزاب یا





جریان‌ها بیشتر رویکرد سنت‌گرایی یا محافظه‌کارانه دارند. از سوی دیگر جریان‌های چپ میانه در انگلستان خواستار تقویت اتحادیه‌گرایی و هویت بریتانیایی به‌جای هویت انگلیسی هستند. بنابراین در واحد سیاسی انگلستان به نظر می‌رسد جریان‌های اجتماعی یا سازمان‌های غیردولتی و مردم‌نهاد نسبت به احزاب سیاسی، پتانسیل‌های بیشتری برای موضوع پژوهش دارند. در این زمینه کمپین توقف جنگ یکی از برجسته‌ترین جریان‌های غیردولتی و غیرحزبی است که از ابعاد متفاوتی با محور مقاومت هم‌خوانی دارد.

ائتلاف مردمی توقف جنگ یک ائتلاف غیرحزبی و غیردولتی است که فلسفه آن تقابل با سیاست‌های جنگ‌طلبانه پادشاهی متحده و ایالات متحده در دوره پس از ۱۱ سپتامبر بوده است. این ائتلاف از مواردی محسوب می‌شود که در انگلستان دارای نفوذ درخور توجه و برجستگی شاخصی است. با وقوع جنگ افغانستان این کمپین ابتدا با این جنگ مخالفت کرد و سپس به انتقاد از سیاست‌های ایالات متحده و بریتانیا در خصوص جنگ عراق پرداخت. این کمپین در کنار کمپین خلع سلاح هسته‌ای و انجمن مسلمانان بریتانیا به‌واسطه رویکردهای ضدجنگ‌طلبی که دارند از جمله موارد مطلوب در پادشاهی متحده محسوب می‌شوند. در سطح پادشاهی متحده نیز جناح چپ حزب کارگر که رهبر سابق این حزب، جرمی کوربین، نیز از همین جناح بود، دارای ظرفیت‌های مناسبی برای ارتباط‌گیری با جمهوری اسلامی و محور مقاومت است. اعضای این جناح مانند جرمی کوربین ارتباط نزدیکی با کمپین اتحاد برای فلسطین یا توقف جنگ دارند و با ملی‌گرایان ایرلندی نیز در ارتباطی تنگاتنگ به‌سر می‌برند. علاوه بر این، مخالفت این جناح با افزایش مناسبات دفاعی- نظامی پادشاهی متحده و ایالات متحده از زمینه‌های دیگر نزدیکی آن با محور مقاومت است.

نتیجه‌گیری

در پادشاهی متحده بریتانیا و ایرلند شمالی نواحی چهارگانه دارای ویژگی‌های قومی و نژادی هستند؛ بنابراین نتیجه منطقی این امر ظهور و تشدید جریان‌های ملی‌گرا و استقلال‌طلب در هر کدام از این نواحی است. یک فرمول کلی در خصوص جریان‌ها و احزاب سیاسی در پادشاهی متحده وجود دارد و آن این است که در سه واحد سیاسی اسکاتلند، ایرلند شمالی و ولز هر جریان چپ یا متمایل به چپ و متعلق به سوسیال‌دموکراسی یا طیف نزدیک به آن دارای ویژگی ملی‌گرایی و استقلال‌طلبی است. حزب ملی اسکاتلند، آلبا، شین فین، ملی‌گرایان اولستر، پلاید کمری، پروپل و مانند آن همگی از احزاب و جریان‌های طیف چپ محسوب می‌شوند.

اما در ناحیه انگلستان اوضاع متفاوت است؛ زیرا در این ناحیه احزاب مبتنی بر طیف راست





ملی‌گرایی انگلیسی را پذیرفته‌اند و آن را ترویج می‌کنند. در سه واحد سیاسی دیگر احزاب و جریان‌های سیاسی چپ دارای ظرفیت لازم برای ارتباط‌گیری جمهوری اسلامی و محور مقاومت هستند. البته در این میان باید توجه داشت حزب ملی اسکاتلند در سال‌های اخیر گرایش‌های آتلانتیکی یافته و به دنبال عضویت اسکاتلند مستقل در ناتو است؛ بنابراین در اسکاتلند حزب آلبا به رهبری الکس سموند از زمینه و ظرفیت مناسب‌تری نسبت به حزب ملی اسکاتلند برخوردار است.

در ایرلند شمالی ملی‌گرایان ایرلندی به‌ویژه شین فین، با توجه به مخالفت با سیاست اسرائیل و همدردی با فلسطینی‌ها از ظرفیت فوق‌العاده مناسبی برخوردارند. در ولز باید کمی محتاط‌تر عمل کرد زیرا حزب پلاید کمری با اینکه اسرائیل را یک رژیم اشغالگر و ترویج‌دهنده تبعیض نژادی می‌داند، اما حماس و اسرائیل را به یک میزان در بروز حادثه مقصر می‌داند؛ از این رو در مواجهه با این حزب و برای ارتباط‌گیری باید تمرکز اصلی بر همان سیاست‌های خصمانه و اشغال‌گرانه اسرائیل باشد.

در انگلستان احزاب و جریان‌های ملی‌گرا از طیف راست و احزاب چپ تا حدودی اتحادیه‌گرا هستند؛ بنابراین در این ناحیه سیاسی جریان‌ها و جنبش‌های اجتماعی به نظر می‌رسد از پتانسیل مناسب‌تری برخوردار باشند. در این زمینه ائتلاف توقف جنگ، کمپین خلع سلاح هسته‌ای و انجمن مسلمانان بریتانیا از جنبش‌ها و جریان‌های اجتماعی درخور توجه در نظر گرفته می‌شوند.



راهبرد بایدن برای خروج از غرب آسیا



رویداد

آمریکا پس از بیست سال اشغالگری، به گونه ای خفت بار، شتاب زده و بدون ایجاد نظمى که با خروج از افغانستان دست کم بتواند پنج سال دوام بیاورد، خارج شد و تلاشی که طی دو دهه برای نابودی طالبان و شکل دهی به دولت و ارتشی مدرن به کار بسته بود، با سرعتی باورناپذیر و در کمتر از یک هفته فروپاشید. در این نوشتار تلاش می شود راهبرد جو بایدن، رئیس جمهور آمریکا، برای خروج از غرب آسیا به محک آزمون گذاشته شود.

تحلیل رویداد

تقریباً از زمان روی کار آمدن جو بایدن به عنوان چهل و ششمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، مهم ترین بحث تغییر یا تداوم سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بوده است. به عبارت دیگر مهم ترین بحث این بوده است که جو بایدن چه تغییراتی را در مقایسه با دولت قبلی ایالات متحده، در الگوی رفتاری این کشور در قبال موضوعات مختلف جهان، به خصوص غرب آسیا ایجاد خواهد کرد.

یکی از دلایل باور به این تغییر در رفتار ایالات متحده آمریکا این است که به زعم بسیاری، جو بایدن در مقایسه با دونالد ترامپ، شناخت بیشتری از اصول حاکم بر نظام جهانی و متغیرهای تأثیرگذار در سیاست خارجی آمریکا دارد. حتی برخی معتقدند این شناخت، به ویژه از منطقه غرب آسیا، درخور توجه است. اگرچه جو بایدن خاورمیانه را به خوبی می شناسد و چه در کسوت رئیس کمیته خارجی مجلس سنا که ۱۷ سال در آن کار کرده و چه در دوران ۸ ساله ای که معاون باراک اوباما بوده، از بیشتر کشورهای خاورمیانه بازدید کرده، با رهبران و نخبگان آنها از نزدیک دیدار داشته و با آنها روابطی دوستانه برقرار کرده است، اما باید توجه کرد به علت تحولات پرشتابی که در جهان و به خصوص در غرب آسیا مانند آبخاری بر منطقه در حال ریزش است، خاورمیانه امروزی با خاورمیانه سال های گذشته تفاوت اساسی پیدا کرده است. اهداف، سیاست ها، راهبردها، رویکردها و منافع آمریکا در آن زمان، در سه محور رژیم اسرائیل، نفت و کمونیسم خلاصه می شد. با این حال، مفروض اولیه درباره سیاست خارجی جو بایدن در منطقه غرب آسیا این است که غرب



آسیا شاهد برخی تغییرات (اختیاری یا اجباری) خواهد بود.

راهبرد بایدن برای غرب آسیا در دولت او با ما به فراموشی سپرده نشده است. طرح بایدن برای آینده عراق پس از اشغال آمریکا این بود که این کشور به سه دولت تقسیم شود: دولت کردها در شمال، دولت سنی مذهب در مرکز و دولت شیعه مذهب در جنوب یا دست کم تشکیل نظام فدرالی فراگیر یا نظام کنفدرالی. با این حال امروز شرایط بسیار دگرگون شده و دشوارتر از آن است که بایدن بتواند چنین طرحی را عملی کند.

در مورد سوریه نیز بایدن مردد است که این کشور را حوزه منافع رقبایی مانند ایران و روسیه بداند و آنجا را ترک کند یا بماند و از منافع ایالات متحده و اسرائیل حمایت کند؛ به خصوص که پوتین، رئیس جمهور روسیه را دشمنی پیش‌بینی ناپذیر می‌داند که از تهدیدها، فرصت می‌سازد و ایالات متحده را در تنگنا قرار می‌دهد.

اعلام تصمیم جو بایدن، رئیس جمهور آمریکا، مبنی بر خروج یا کاهش نظامیان این کشور از غرب آسیا به خصوص خلیج فارس، موجی از نارضایتی و نگرانی را بین متحدان این کشور اعم از عربستان سعودی، امارات متحده عربی به‌ویژه رژیم صهیونیستی ایجاد کرده است. البته این نگرانی برای کشورهای عربی و در صدر آنها عربستان موجب گشایش مسیر جدیدی برای تعامل و کاهش تنش‌ها با سایر کشورهای منطقه به خصوص ایران شده است.

اما این تصمیم بایدن و کاهش حمایت‌هایش از اقدامات رژیم صهیونیستی (در مقایسه با دوره ترامپ)، مقامات این رژیم را در شوک سنگینی فرو برده است. سران سیاسی و نظامی اسرائیل تحولات کنونی افغانستان را با نگرانی بی‌سابقه‌ای زیر نظر دارند؛ به‌ویژه که آنها هنوز از شوک ناشی از جنگ غزه (عملیات سیف القدس) و شکست نظامی و روحی که متحمل شدند، خارج نشده‌اند.

جو بایدن، آنتونی بلینکن، وزیر خارجه، و جک سالیوان، مشاور امنیت ملی او که تیم اصلی سیاست خارجی را تشکیل می‌دهند، از لحاظ کنش سیاسی، از لیبرال‌های انترناسیونالیستی هستند که مدعی‌اند غرب آسیا و پرونده‌های آن برای آنها چیز جدیدی نیست و از تجربه کافی برای مقابله با مشکلات منطقه برخوردارند. تیم بایدن معتقد به اقدام در چارچوب نهادهای چندجانبه از جمله سازمان ملل، ناتو و متحدهای سنتی ایالات متحده هستند. با این تفاسیر، موضوعات و محورهایی که به احتمال زیاد دولت بایدن در منطقه غرب آسیا همانند سایر نقاط جهان پیگیری می‌کند، می‌تواند مبتنی بر سه اصل «حمایت از تقویت و گسترش دموکراسی»، «تقویت اتحادهای سنتی» و در نهایت «بازگرداندن رهبری آمریکا» باشد.

واقعیت‌های میدانی منطقه نشان می‌دهد که کشورهای عربی دچار بحران‌های حاد و غیرقابل حل هستند؛ اما ایالات متحده اقدام مؤثری برای حل آنها نکرده و صرفاً به دنبال نجات نظامیان



خود با خروج از منطقه و تمرکز بر اهدافی با درجه اهمیت بالاتری از غرب آسیاست.

آمریکا می‌تواند و ناچار است غرب آسیا را ترک کند، اما متحدانش که طی حدود نیم قرن بر حمایت‌های مادی، معنوی و به‌خصوص نظامی این کشور حساب باز کرده و بی‌ثباتی‌هایی را در راستای اهداف بلندمدت این قدرت جهانی رقم زده‌اند، امروز خود را در انزوای وضعف شدید در برابر کشورهای می‌بینند که مورد خشم و فشارهای آمریکا قرار داشتند. بنابراین به باور برخی صاحب‌نظران غربی، ایالات متحده با نوع خروج از افغانستان و واگذاری آینده و سرنوشت این کشور به‌خصوص مردم افغانستان به طالبان، به یک «متحد غیرقابل اعتماد تبدیل شده» است. توصیف آمریکا به عنوان متحدی غیرقابل اعتماد کشورهای دیگر را هم از آمریکا ناامید و نسبت به این کشور بی‌اعتماد می‌کند؛ چون آمریکا در جنگ‌های خانمان‌براندازی که طی دو دهه گذشته در چارچوب تئوری «حمله پیش‌دستانه» بوش کوچک برای براندازی طالبان راه انداخت، اشغال دو کشور مستقل و اسلامی افغانستان و عراق را اشغال کرد و موجب ویرانی، کشته شدن صدها هزار نفر از مردم بی‌گناه افغانستان و عراق، تقویت و گسترش تروریسم، فقر، آوارگی میلیون‌ها نفر از مردم این دو کشور و سایر کشورهای منطقه و صرف دست‌کم ۷ تریلیون دلار در دو جنگ ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ شد.

بنابراین بایدن باید مسائل و مشکلاتی را که در منطقه به وجود آمده و ریشه بسیاری از آنها نیز آمریکا و سیاست‌های جنگ‌افروزان آن (مانند افغانستان و عراق به‌طور مستقیم، فلسطین و یمن به‌طور غیرمستقیم) بوده است، پیش از خروج از منطقه حل کند تا نشان دهد که برای منطقه غرب آسیای پساآمریکا راهبرد دارد.

بر این پایه بایدن می‌تواند به‌علت ضعف کنونی، نقش آمریکا را از «حلال بحران‌ها» به «مدیریت بحران» کاهش دهد و با کاربرد قدرت نرم، پرونده هسته‌ای، نفوذ منطقه‌ای، قدرت موشکی و پهپادی ایران را با عنوان «مذاکره»، راهکار ایجاد دو کشور فلسطین و اسرائیل و توسعه عادی‌سازی روابط بیشتر اعراب با رژیم اسرائیل را در قالب «دیپلماسی فعال»، ترک‌تازی روسیه و ترکیه را با سیاست «مهار»، محترم شمردن آزادی‌های اساسی در کشورهای عربی با حاکمان خودکامه مانند عربستان را با توسعه «ارزش‌ها و حقوق بشر» و کنترل بحران در سوریه، لیبی و یمن را با «فعال‌سازی نقش جامعه بین‌المللی» به انجام برساند. موفقیت در حل این پرونده‌ها، آمریکا و ارزش‌های آمریکایی را دوباره زنده می‌کند و از این کشور، متحدی با ثبات می‌سازد. در حالی که در وضعیت کنونی، نه برای دولت بایدن، که میراث‌دار دولتی ضعیف و پر مسئله از رؤسای جمهور پیش از خود است، بلکه برای هر دولتمرد دیگر آمریکایی نیز دور از دسترس است.



نتیجه گیری

بایدن و تیم او ادعای شناخت غرب آسیا و مسائل آن و توانایی حل و فصل آن را دارند. بایدن همچنین مصمم است راهبرد آمریکا در منطقه را که مبتنی بر خروج یا دست کم کاهش افراد و تجهیزات جنگی از منطقه است (که در دولت او با آغاز و در دولت ترامپ به صورت ضعیفی تداوم یافته بود)، به سرانجام برساند. اما خروج شتاب زده از افغانستان و فروپاشی همه سازه های این کشور طی فقط چند روز، فشار افکار عمومی جهان به ویژه نخبگان و به خصوص دولت هایی نظیر آلمان نسبت به بی مسئولیتی دولت آمریکا در قبال غرب آسیا به ویژه افغانستان، بایدن را بر سر دوراهی زیر قرار داده است:

الف) اصرار بر تداوم راهبرد کنونی خروج و واگذاری مسائل منطقه به کشورهای منطقه و نظاره کردن از دور بدون درگیر شدن در مناقشات و منازعات آن به منظور تمرکز بر اولویت با درجه اهمیت بالاتری به نام چین؛

ب) احساس مسئولیت در قبال متحدان منطقه ای خود و تلاش برای حل یا مدیریت بحران های موجود به منظور ایجاد ثبات و آرامش برای متحدان با پذیرش هزینه ها و محبوب باقی ماندن ایالات متحده در نظر آنان.

تحقق گزینه نخست، خواست و راهبرد جو بایدن است؛ زیرا آمریکا، چین را تهدیدی وجودی برای ابرقدرتی خود می داند که غفلت از آن، خسارات جبران ناپذیرتری را برای این کشور در پی خواهد داشت. اما تحقق گزینه دوم، خواست متحدان و لابی های قدرت آنها در ایالات متحده است. این طیف بر این باورند که اگر آمریکا در قبال مسائل و متحدان منطقه ای خود، با بی اعتنایی رفتار کند، ممکن است منطقه چنان دچار بی ثباتی شود که دولت بایدن مجبور شود بار دیگر غرب آسیا را اولویت نخست خود قرار دهد و با استعداد بیشتر نظامی، به آن باز گردد. این امر، به علت آهنگ پرشتاب و آبشارگونه رخدادها و تحولات، برای بازگشت نظامی ایالات متحده نمی تواند مانند امروز باشد.

یکی از نگرانی های جدی طرفداران گزینه دوم این موضع بایدن است که پس از شکست در افغانستان، تأکید کرد: «برای دفاع از مردم کشوری که رئیس جمهورش فرار کرده است، حتی یک سرباز آمریکایی را به سوی مرگ نخواهد فرستاد.» به باور آنها اگر همین صحنه در اراضی اشغالی به وجود آید، ممکن است جو بایدن یا رئیس جمهور آینده آمریکا بگوید حتی یک سرباز آمریکایی را برای دفاع از رژیم اسرائیل، به فلسطین اشغالی نخواهد فرستاد! در این صورت، با توجه به ضعف های راهبردی اسرائیل، افزایش قدرت محور مقاومت و حضور قوی آن در مرزهای اسرائیل، ممکن است نابودی اسرائیل نیز به علت بی حمایتی، رقم بخورد.



بررسی واکنش‌های بین‌المللی درباره تحویل محموله سوخت از جمهوری اسلامی ایران به لبنان



رویداد

لبنان ماه‌هاست که با کمبود شدید سوخت روبه‌رو است و همین مسئله باعث ایجاد صف‌های طولانی در جایگاه‌های سوخت و درگیری‌های شدید بین مراجعه‌کنندگان شده است. به گزارش الجزیره و به نقل از خبرگزاری لبنان، تنش‌ها بر سر منابع کمیاب سوخت در لبنان حتی به خشونت مرگ‌بار با اسلحه، چاقو و نارنجک دستی انجامیده است. ادامه بحران سوخت موجب شده است که بسیاری از پمپ‌های بنزین و گازوئیل، تعدادی از بیمارستان‌ها و حتی نانوائی‌ها در لبنان تعطیل شوند. در این اوضاع بسیار وخیم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، سیدحسن نصرالله در سخنرانی خود به مناسبت روز عاشورا (در مرداد ۱۴۰۰)، از ورود نخستین کشتی حامل سوخت از ایران به لبنان در آینده‌ای نزدیک خبر داد. وی همچنین افزود که این کشتی تنها محموله نخواهد بود و کشتی‌های دیگری نیز در راه هستند. وی تأکید کرد که به آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها می‌گویم کشتی ایران را «قلمرو لبنان» می‌دانیم.

اظهارات رهبر حزب‌الله هشدار می‌دهد که کشورهایی بود که احتمالاً قصد داشتند این نفت‌کش را مصادره کنند. سید حسن نصرالله همچنین اعلام کرد که دومین و سومین کشتی حامل سوخت هم از ایران خریداری شده است. سوخت از ایران اسلامی به لبنان روانه شده است و در صورت نیاز به خرید سوخت از ایران ادامه خواهیم داد. حتی این آمادگی وجود دارد که از نیروهای ایرانی برای استخراج نفت در لبنان کمک بگیریم. ناگفته نماند محموله‌های ایرانی سوخت را که سیدحسن نصرالله بدان اشاره کرد، گروهی از تجار شیعه لبنانی خریداری کرده‌اند و از لحظه بارگیری به‌عنوان مایملک آنها محسوب می‌شود. در این یادداشت به بررسی واکنش‌های بین‌المللی درباره انتقال سوخت از جمهوری اسلامی به لبنان خواهیم پرداخت.

تحلیل رویداد

خلاصه سیاسی و نبود دولت، در کنار چالش‌های اقتصادی و سیاسی که بیشتر ناشی از برنامه‌ریزی غرب و جریان‌های مخالف مقاومت است، امروز عروس خاورمیانه را به‌شدت درگیر کرده است.



اگرچه موضوعاتی مانند بحران زباله چالش‌های بسیاری ایجاد کرد و بحران ادامه‌دار برق نیز در این کشور همچنان بسیاری از زیرساخت‌های لبنان را تهدید می‌کند، اما این بار به نظر می‌رسد با وجود مخالفت‌ها، مقاومت قصد دارد بحران سوخت را تا اندازه‌ای حل کند.

نکته مهم اینجاست که آمریکا و رژیم صهیونیستی با یارگیری از میان جریان‌های داخلی لبنان سعی می‌کنند از این بحران‌ها برای گروکشی و انتقام از لبنان استفاده کنند و از طرفی برای رفع این بحران‌ها نیز مانع‌تراشی می‌کنند. بنابراین بحران برق یا سوخت یا بحران‌های اقتصادی در لبنان بیش از آنکه ناشی از ناتوانی و فقدان زیرساخت‌ها در این کشور باشد، پیامد تلاش غرب برای زمین‌گیر کردن لبنان و سرانجام انتقام از سلاح مقاومت است. دلیل نگرانی رژیم صهیونیستی از اقدام اخیر حزب‌الله این است که دیگر نمی‌تواند از موضوع بحران سوخت در داخل برای ضربه زدن به مقاومت و انحراف افکار عمومی لبنان استفاده کند.

آمریکا به سخنرانی سید حسن نصرالله درباره خرید بنزین و گازوئیل از ایران واکنشی سریع نشان داد. رسانه‌ها اعلام کردند که سفیر آمریکا در بیروت طی تماسی تلفنی با میشل عون، رئیس‌جمهور لبنان، اعلام کرده که واشنگتن پذیرفته است که گاز از مصر به اردن منتقل و برای تولید برق صادراتی به لبنان از آن استفاده شود. برق تولیدشده در اردن از طریق سوریه به لبنان صادر می‌شود. همچنین انتقال گاز از مصر به لبنان برای حل مشکل سوخت لبنانی‌ها تسهیل خواهد شد. مذاکرات با بانک جهانی برای تأمین هزینه خرید گاز مورد نیاز لبنان نیز در حال انجام است. دوروتی شیا، سفیر آمریکا در لبنان، اعلام کرده است که لبنان نیازی به نفت ایران ندارد، زیرا تانکرهای زیادی در انتظار تخلیه سوخت هستند^۱.

در خبرگزاری میدل ایست مطرح شده که رئیس‌جمهور لبنان گفته است که آمریکا در تأمین انرژی به لبنان کمک خواهد کرد. دیوید شنکر، دستیار سابق وزیر خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک، گفته است آوردن نفت از ایران به لبنان داستانی باورنکردنی است. ند پرایس، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا، در نشستی خبری درباره فروش سوخت ایران به لبنان گفت: همه تحریم‌ها علیه ایران پابرجا هستند. هم در مورد محصولات نفتی و هم در مورد نفت چیزی تغییر نکرده است.

به گزارش خبرگزاری روسیا الیوم، محمد خیر العکام، نماینده پارلمان سوریه، گفت که موضوع انتقال برق اردن از طریق شبکه برق‌رسانی سوریه به لبنان در سفر اخیر وزرای سوریه به اردن مورد بررسی قرار گرفت. در سفر اخیر وزیر نفت و برق سوریه به امان، مقامات اردنی پیشنهاد آمریکا برای انتقال برق از اردن به لبنان از طریق سوریه را مطرح کردند. دمشق از مدت‌ها پیش خواستار



۱. خبرگزاری تسنیم، «رای الیوم: اقدام نصرالله دولت آمریکا و متحدانش را در لبنان به هم ریخت»، ۲۹ مرداد ۱۴۰۰، قابل بازیابی در: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1400/05/29/2557115>



ارتباط اقتصادهای کشورهای عربی منطقه با یکدیگر شده بود و امیدوار است که این تصمیم در چارچوب عربی و نه با ابتکار آمریکا برای نجات لبنان انجام گیرد.^۱

برخی وبسایت‌های عربی با تحلیل تلاش‌های ناامیدانه سفیر آمریکا و دستیار پیشین وزیر خارجه این کشور برای حفظ آبروی باقی‌مانده خود در پرونده لبنان نوشته‌اند: کسانی که از ویتنام درس نگرفته و در افغانستان شکست خورده‌اند، نمی‌توانند با یک قدرتمند منطقه‌ای مانند حزب الله مقابله کنند. حزب اللهی که نوک پیکان محوری است که بازیگری اساسی در تعیین آینده منطقه است و اخراج آمریکا از منطقه در رأس اولویت‌های آن است. گفتنی است واشنگتن نگران است که لبنان با کشورهای محور مقاومت پیوند داشته باشد، زیرا خرید سوخت از ایران موجب محبوبیت حزب الله می‌شود. المیادین اشاره کرده است که بی‌اثر بودن فشار حداکثری آمریکا بر ایران از نتایج ارسال سوخت از ایران به لبنان است؛ زیرا کارزار فشار حداکثری که در دولت دونالد ترامپ راه افتاد نتوانست ایران را تسلیم کند و انتظار می‌رود که دولت بایدن نیز همان کارزار را ادامه دهد، اما عملاً دولت او دیگر جایی برای تشدید فشارها ندارد و همه معادلات فشار حداکثری بعدی بی‌تأثیر شده و فرو ریخته است و زمینه برای خشتی کردن قطعی اثر تحریم‌ها در حال شکل‌گیری است. پروژه ارسال سوخت ایران به لبنان آغازگر درهم شکستن تحریم‌های آمریکا و عدم تمایل به غربی‌ها و فرصت خوبی برای کشورهای تحریم‌شده‌ای است تا به دوران هژمونی آمریکا پایان دهند.

در رسانه‌های مختلف غربی از جمله دویچه، ایندپندنت، یورونیوز، میدل ایست، بی‌بی‌سی و... موضوع تحویل سوخت ایران به لبنان بازتابی گسترده و وسیع داشته است. البته رسانه‌های منطقه مانند العربیه هم این موضوع را پوشش رسانه‌ای دادند و به تحلیل آن پرداختند.^۲

در برخی رسانه‌های غربی مطرح شده است که کارشناسان معتقدند رژیم صهیونیستی در حال حاضر در معرض آزمایش سختی قرار گرفته است؛ چون از یک سو قصد دارد جلوی شکسته شدن محاصره لبنان را بگیرد و از سوی دیگر، قادر به انجام هیچ حرکتی علیه کشتی‌های ایرانی حامل سوخت به سمت لبنان نیست. آغاز روند واردات سوخت از ایران به لبنان علاوه بر آثار مثبتی که برای این کشور دارد، متحدان آمریکا به‌ویژه رژیم صهیونیستی را با یک معضل بزرگ مواجه کرده است. البته رژیم صهیونیستی در محور خصمانه خود علیه لبنان و نیز معضلی که گرفتار آن شده تنها نیست و در واقع یکی از اجزای تشکیل‌دهنده این محور به سرکردگی ایالات متحده است. هرچند مقامات رسمی رژیم صهیونیستی هنوز واکنشی به حرکت کشتی‌های ایرانی حامل سوخت

۱. خبرگزاری فارس، «دمشق: پیشنهاد آمریکا برای انتقال برق اردن به لبنان را طبق منافع خود بررسی می‌کنیم»، ۳۰ مرداد ۱۴۰۰، قابل‌بازیابی در: <http://fna.ir/35ly4>

۲. خبرگزاری دویچه، «نصرالله: دومین محموله سوخت از ایران چند روز دیگر به لبنان می‌رسد»، اول شهریور ۱۴۰۰، قابل‌بازیابی در: www.dw.com/fa-ir/a-5895360





به سمت لبنان نشان نداده‌اند، اما نگرانی ایجاد شده میان محافل صهیونیستی در موضع رسانه‌های اسرائیلی کاملاً مشخص شده است که درباره پیامدهای منفی حل بحران سوخت لبنان توسط ایران، برای اسرائیل صحبت می‌کنند. در همین زمینه وب سایت اسرائیل دیفنس، متخصص در امور امنیتی و نظامی، در مقاله‌ای اعلام کرد که «نصرالله اسرائیل را در باتلاق قرار داده است. اگر ارتش اسرائیل به کشتی‌ها تعرض کند، از نظر مردم لبنان به‌عنوان طرفی شناخته می‌شود که از ایجاد راه حل برای بحران سوخت لبنان از طریق حزب الله جلوگیری کرده و این به معنای آن است که حزب الله چهره خود را به‌عنوان یک گروه در حال مبارزه با اسرائیل بازیابی می‌کند.»^۱ بنابراین هرگونه تحرک از جانب رژیم صهیونیستی و آمریکا علیه کشتی‌های ایرانی، پروژه‌های محور آمریکایی- صهیونیستی برای از بین بردن محبوبیت مردمی حزب الله و معرفی کردن مقاومت به‌عنوان عامل بحران‌های اقتصادی لبنان را از بین می‌برد. از طرف دیگر رسیدن کشتی‌های سوخت ایران به لبنان این نگرانی را برای صهیونیست‌ها به دنبال دارد که جمهوری اسلامی ایران از طریق حزب الله مشروعیت بیشتری در میان لبنانی‌ها پیدا کند.

نتیجه‌گیری

از چند ماه پیش حزب الله در تلاش برای حل بحران سوخت در لبنان و پیامدهای ناشی از آن، درصدد کمک گرفتن از کشورهای دوست و در صدر آنها جمهوری اسلامی ایران برآمد. ابتدا سفارت آمریکا و مهره‌های داخلی آن در لبنان این ایده را به تمسخر گرفتند. واردات سوخت از ایران، احتکار تحریم شرکت‌های بزرگ تحت سیطره آمریکا در داخل لبنان را می‌شکند و همین موضوع باعث شده است که رسانه‌های خارجی با فریبکاری و ادعای دروغ علیه توان جبهه مقاومت، کارشکنی‌های زیادی در این زمینه انجام دهند. واردات سوخت از ایران به لبنان اعتبار آمریکا را از دو جهت درهم می‌شکند: نخست، بازارهای بیشتری برای سرمایه‌گذاری ایران باز می‌شود چون پس از شکست محاصره ونزوئلا، اکنون محاصره لبنان را نیز شکسته است. دوم، حرکت کشتی‌های ایرانی به سمت لبنان به این معنی است که حزب الله محاصره آمریکا ضدایران را نیز شکست. همین موضوع باعث شگفتی بسیاری از رسانه‌ها، تحلیلگران، کارشناسان و مسئولان غربی شده است؛ چنان که در رسانه‌ها به دلایل شکسته شدن سیاست‌های تحریمی علیه ایران به‌صورت گسترده اشاره شده است^۲ که در زیر به چند دلیل اشاره می‌کنیم:

۱. خبرگزاری تسنیم، «واردات سوخت لبنان از ایران و معضل بزرگی که اسرائیل گرفتار آن شد»، ۳۰ مرداد ۱۴۰۰، قابل بازیابی در: www.tasnimnews.com/fa/news/1400/05/30/2557535

۲. خبرگزاری ایندپندنت، «واکنش تند سعد حریری به اظهارات حسن نصرالله در باره دریافت سوخت از ایران»، ۲۸ مرداد ۱۴۰۰، قابل بازیابی در: <https://www.independentpersian.com/node/170631>





۱. ایران تحریم‌های ایالات متحده در زمینه فروش مشتقات نفتی را بی‌اثر می‌کند و سوخت لبنان را که از نیازهای ضروری این کشور است، تأمین می‌کند.

۲. ایران در حال حاضر در حال ایجاد یک سیاست جدید درباره موضوع تحریم است که در آن کشورهایی که تحریم‌ها علیه آنها اعمال می‌شود (ونزوئلا، سوریه و لبنان) گرد هم می‌آیند و با همکاری هم سرعت آثار تحریم را کم خواهند کرد.

۳. حزب‌الله توانست رژیم صهیونیستی را در یک وضعیت سردرگم و پیچیده قرار دهد. عدم واکنش رژیم صهیونیستی به ورود کشتی‌های حامل سوخت ایران به لبنان بار دیگر ناتوانی صهیونیست‌ها را در مقابل مقاومت اثبات می‌کند و قدرت حزب‌الله بار دیگر بر اساس معادله بازدارندگی آشکار می‌شود. هر دو مورد موجب نگرانی محافل سیاسی و نظامی اسرائیل شده است. در محافل مختلف رسانه‌ای و سیاسی دنیا به‌ویژه کشورهای غربی و آمریکا، این نکته مهم مطرح شده که پس از تثبیت قدرت زمینی حزب‌الله، اکنون نقاط قوت جدیدی برای آن در آب‌های منطقه آشکار شده است. هراس زیاد از قدرت جدید جبهه مقاومت باعث شده است که کشورهای غربی تلاش زیادی برای عدم موفقیت ایران اسلامی در ارسال محموله به لبنان انجام دهند.

